

459
vol-1

مرکز میکرو فیلم نور - ایران و هند
این کتاب در ... کتبی است
آفت زدانی ... و ...
تاریخ 06/07/2011

مکتبہ اسلامیہ
بیت اللہ
نہایت اعلیٰ
تاریخ ۱۳۵۱/۶/۵۵

سفر السعادت
مع شرح آن

①

459

مستقیم

واضح باد که حق تعالیٰ بر معجزات و شایع آن را
در برابر آن وصف آن قلمداد و در حدیث حق تعالیٰ
والسلام

مرکز میکر و فیلیم نور
این کتاب در کتب گنجینه
افت زوایی، امرت و تبلی
تاریخ 06/07/2017
بسم الله الرحمن الرحیم

سجانب لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت اعلم بحکیم
اهم صل علی محمد و آل محمد و علی الخلق الی صراط استقیم و المنهج القويم
و علی الوعاظ و التابعین و سائر العلماء الرائین من امته الی یوم الدین
بجنانا محمد و سائر صانع پروردگار مت کلمه و عمت
بر نعمت ایجاد و الدو که در سبأ و معاد بر بندگان فائز شود

واجب است که الک تشکر و امتنان جناب سالت
 بجن سفارت و وساطت که علوم فیوض از درگاه صمدیه
 (۲) آورده و عالم را ابله آن نمود و لازم و مستم و محسن حق
 ال بدست یاری اصحاب افران فاش که سالی و وسایل
 وصول فیض اشیاء و جداول رای فیض و نیر برده کاؤست
 قائم و ثابت و برین قیاس تابعین اتباع و تبع اتباع و نما
 ر و اة و نقله احادیث اخبار که سلسله علم دین که از خوش
 این خیر لازم است بوجوب ایشان بر بابت چه از آنها که
 بحد و ضبط احادیث چنانکه شنیدند اوعیه و ظروف
 ۹ اجناس علم و کنوز خسران نقودین شتبی زیادت
 و نقصان ادای نماند با اهل ان نمودند وجه از آنها که با خشن
 و قیاس اقتباس انوار و استکشاف اسرار نود و نود و نود

و اصول و لامل و علل سبب و استخراج کرده مسائل حکام شرع
بر آن فرید فرمودند و چه مقدّمات و منتقانات ایشان که بتقلید
و اتباع جزئیات مسائل و تفاریع حکام جمیع و فراهم آوردند
و طائفه دیگر نیز که بتتبع کتب و رسائل انتخاب انتظام نمودند
و مسائل نموده تجدید و ترویج علم جمالی تاز و جبره وین
ملت افروند و نظر بحقیقت و ارزش وی انصاف نمائند
طوائف اگر حاصل اولی علم و رفیع مقام بن و حافظ او ضاع شد
اند بر افراد و دیگر منتفی نماند بر دیگران که نعمت خواریان این فضل
و افاده و ریزه پستان خوان حسان نشاند شکروند
و حق نعمت شناسی لازم و بین حساب پیشیان ستاد ولی
نعمت پستان پستان و بیان را اعتراف بفضل و عایت ادب
نسبت با ایشان واجب کرده تواند که بعضی پستان با حراز قصب
سبق و مرتب از بعضی پستان درگزرنند و آنک فضل الله
یوتیه من شاء و الله و بفضل العظیم اللهم یا ذی الفضل العظیم

فما لك ان تحقنا بفضلك كرمك العميم انك انت اغزر حكم
الابعد فتقول بعد الضعيف الفقير الى الله تعالى الغنى الباري عجب
بن سيف الدين بن سعد الله ترك له موى البخاري غفر الله له
وبارك في اخلافه ابن خزيمة است از خزان محمدی ۲ مملو بخوب
زواهر ولائی الی الی احادیث اخبار که از بارگاه فضل و مویبت ابن
ساکن زاو ففت و نستی حواله کرده اجازت صرف و اتفاق از
داشتند و این مایه است از موائد احمدی شحون بالوان عطاسم
و تامل و فو اکو ثمار احکام و مسائل که از استان ابدت و کرم
بر وقت ابن ریزه بن خوان جو دوستان نازل کردن سرمان
عبد الوالد او را ساختند باعث جمع ابن خنسن و تهیه این
موائد که کتاب سفر سعادت که از اصرار و تنظیم تر خوانند
اشیخ العالم انفاضل الکامل الامام الاوحد البارغ فده ابر
و افضل الماخرب من تصانیف المشهوره و بفضل المذكوره

وحید زمانه و عجب عصره او از محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم بن عمر
بن ابی بکر بن احمد بن محمود بن ابی بن فضل الله بن شیخ الاسلام ابی
احق انگاز و حاکم الشیخ محمد بن ابی الفیروز ابی
الغوی تقرشی تمیمی المکری است فنی نزل المحرم اشرف الملی زاده
تشریفاً و عظماً و لد فی ربيع الاول سنه تسع و عشرين و سبع مائه
بکازرون و توفي بزید الله لعش من شوال سنه سبع و عشرين و ثمان
مائه تنعم الله برحمته و سکنه فسیح جنة النابی بود شیخ لطیف متبحر
المساکتیه المنهج صحیح المصافی ابنی المعالی که با عیالات عادت و اعمال
و اخلاق زکوة و تقوی صلح حسن اسلوب سهل طریق نوشته
و دوا علم و دانش او است لیکن چون وی دینیات مذہب افحاح محمد بن
از عیال بر سر نه و بسیاری از موانع سخن بطلان مذہب محمد بن
رحمة الله علیه جمع گفت و او عیال و بطلان مخالف عیال خود
و دعوی عدم صحت امامت وارده در آن کرده و بعضی بحال در میان
افراط از اعتدال جا زده مصاف بیرون رفته است و در خانه سنا
بابی عقد نموده است که در انجا تحقیق و تنقیح بعضی امامت و نسبت وضع
و بطلان بدان اتباع و تقلید بعضی از غلات و اهل عجب است از آخرین محمد بن

مثل این جزئی و غیره می گردد لازم طریقه الضای نصحت نموده
شرح آن کردن جویفیت کاشف نمون مواضع خطا و شبهه بیان
ساختن و دیگر احادیث وارده در مذمت اینها تمام شدن در مطالعه
این کتاب مستمعین مذمت مجتهدین را موجب انبجاث حشمت انان (۱۶)
شبهت گشته و در وادی تردد و مان حیرت اندخته بسوئین برآمده
مجتهدین و تقلید و تحفیه علای سخن بنظر گردانند و این ضرری تحت عظیم
ست در صلاح دین و اعتبار مذمت چه غالب است و عظیم سلام برین مذمت
انقاد و بنامی حدت و جهت وجود و توارثیت باطن بر خرم و طمیان
قلب است و چون کمی بشنود که هیچ حدیثی صحیح درین باب این مجتهد حکم کرده
و ارشاده با حدیثی که وی این منک کرده و صحبت رسیده است غرض
قلبه که این مذمت است شد انحلال بر برد و جدی جمدی که در باعث
عمل قوت مانده است گردد و در انع چنین نیست که وی میگوید زیرا که این مجتهدان
هم محدث بوده اند و نتیج احادیث برده و طبق و توفیق در آن و در ناخ
را از منسوخ شناخته و صحیح را از موضوع و قومی را از خف جدا نموده
اند و بقوت اجتهاد و وسعت علم و نورانیت فرست با مانی و دلالت فرا

و اما در نام و بیانات و حقائق معانی از او گرفته حکام کرده اند نه به واسطه
و نقض نفس و محض حس و مجرد بیان لغوی و نقل کردن نموده این
سخن مقدم شرح بر سبب و تفصیل تر از این بیان کنیم چنانکه نزد
الضمان شبیه در ضمانت آن نماید سخن و شرح کتاب بر قسم
انما و یکی در تحقیق تعیین از مفسر ذکر کرده حمد الله علیه از احادیث
و آثار و مخرج مخارج و محال آن از کتب بسته و غیره و ذکر و ادوات از محال
و اصحاب کتب دوم و معارضت و مصاحبت کلام دی و لغوی و تفسیر
ندایب مهاکن علی الخصوص اینان تحقیق مذکور است که مقصود هم در سطح
نظر اصل است سوم استطراد و شتباع کلام مذکور مسائل و احکام
و آثار فوائده و نکات مناسب بحث و مقام و آنچه در حل عبارت متن ترجمه
و الفاظ و بیان معانی آن از تمیید و رموز و اشارات و نام و بیانات و تمکلات
بر عادت شرح بکارفته باشد بر مالکان طریق مطالعه و اقیان صناعت
منازعه از اهل خبرت و مهارت پوشیده نخواهد بود و هر چه در کتاب ملاحظه
عربی بود از احادیث و غیره از ترجمه کردم و شرح نمودم الا در وجه
و ادکار که زبان ترجمان وقت از شرح و بیان آن گونه اند که گویا میر

الفاظ و عبارات آن مقصود است نعم السلاخ بر حالی و بعضا بر آن است سورت غریبه
ذوق و نشاط افزاست لیکن محرم و الفاظ نیز غایب است بقیه موهن است اگر
باین اسلوب ترجمه تحت اللفظی الاجاب با و روشنی با قدری از تفصیل نویسد

آید و در نهایت آنچه بالفعل بود قبح آیدست و سخن درین شرح طویل افتاد (5)
و حجم کتاب کبر باشد که بعضی از اهل بحث کسالت که با ماخ و ذلت و بحث
علم قوی ذوق سخن درین مجال و اعینه خدمت حاجت نبوی صادق بود حمل افعال
این کتاب الی آوردن است تعالی ان امور است و ملائت گردد و الا من فقه

الله و الله تعالی الا من الله و اگر هم بر قسم هم که اثبات ندهد چنانچه هست
اقتضای کند و به نخرج احادیث من تعرض نمایند و در فوائد زوائد خنصار
و زیند کنایه آید لطیف و مختصر و اصل مقصود کافی و به بیان اثبات ان فی
من و صفت یکیم فرزند عزیز نور دیده داشت و منبش نورانی را که وجود یافت
و مقصود اولی است که اگر وقت من نگلی آورد و وقت آن نشد و می باشد

این کار کرد و این مهم را صورت دهد و باشد الله تعالی و از کتب انجمن
و تصحیح آن در سید این شرح اتفاق افتاد و از کتب نفی کثافت بقاء
و در کتب باین و خزان و از کتب احادیث صحیح البخاری و شرح

بکرانی و فتح مهابادی و توشیح سیوطی و مشار فی الانوار الفاضلی عباسی
 و غیر آن صحیح مسلم و مشروح وی شرح امام نووی و خزانة منها
 امام محمد و جامع ترمذی و جامع الاصول و جمع الجوامع سیوطی و شامی النبی
 و مشروح متن مشکوٰۃ و مشروح ابن طبری شرح ابن حجر و ابروی
 و خزانة الانوار و فصل اربع مشکوٰۃ و مصابح و مشروح آن نورانی
 و غیره شرح مشارف و مجمع البحار که شرح صحاح ست جامع
 مشروح متعدد است مهاباد خیزی و مختصر مهاباد سیوطی و مقاصد
 سخاوی و تفسیر السیرة ابن عراق و الدرة المنتشرة فی الاحادیث المستفزة
 طبرستانی و تفسیر طبرستان فیما بین و علی الاستیانة من الاحادیث
 لابن ریح و سخای فاضل عباسی و مواهب لدنیه و موعظ مخترقه و روضه
 الاحباب و سنن البیهقی و اذکار نووی و عمل اليوم و اللیلہ سیوطی و حصن
 خیزی و شرح اربعین ابن حجر و مختصر سیر طبری و اذکریة سماط طبرانی
 فن ثانی از زمین ثالث جامع الاصول و تقریب تهذیب و
 مغنا و از اصول حدیث شرح نخبة المصنفه و شرح خمینی و
 الفقه عراقی و مشروح آن شرح مصنف و سخاوی و شیخ زکریا

و رساله مختصر طبیبی و از کتب فقهیه و شرح ابن الهمام و شروح دیگر
و کثیر و بعضی شروح آن و شرح دقایق و حاشیای آن و شروح تفاسیری
و غیر این و از الفقهیه در مذاهب حنفی و حاکمی و شرح آن در مذاهب حنفی (۶)
و رساله ابن ابی زید و در مذاهب مالک و شرح زرکشی بر کتاب ختی از مذ
امام احمد بن حنبل و از کتب فقهیه شاطبی و شرح آن و انعام سبوطی
و ارجوزة حسنی و شرح آن و از کتب لغت فاسوس و تصنیف
و مهند و معرب و جراین و دیوانی و بعضی کتب و رسائل نیز شامل که در
بعضی مواضع نیز در آمده باشد و در هیچ نقل به اصل مما اکثرت تقصیر
خود را نمی گذارد و اصل نگذاشته باریک بگردان و باریک و دفع
یافته باشد و در روایت احادیث و نقل مسائل از طرق و جهات و از راه
و بابت بیرون نیامده قطعاً بر آیه خبیثه و بابت بیرون نیامده و سببه
اسید و است که نسبت قبول و کار و ضایعی حضرت است و موسوم کرده و نشان
نعمانی از آنکه اسم است بین ما و حضرت کی با و تفریح و التماس و التماس
صدیق غریب که این عمل را منعقد نمیکند برساند و سبب منع خداوند
و فائده طالبان حق گردانند و دیگر از بعضی التماس از نظر کنندگان

6

459- ح

درین محیفه آید از سه خطای کتاب حروف نظریه باشند
 و تا نماند در تصحیح اصلاح آن سمت ربع زارند ان ایسه لا نضیع
 الحرسین و چون با آنچه من رفعم اصل مقصود نه محتاج تسبیح بود مجر
 آن بر حسب صرفت نوشته آمد نه قال لمصنف بعد از حمد و ثنای
 حضرت کبریا و در و بلا انتساب بر سر اینها و خلاصه صفیاء و آل صاحب
 امتیاز و بر رویان بآب بی راون آن صنادید و لبیا معلوم باد بطایفه
 احباب اصحاب و زمره غفلائی ذوی الالباب اگر راجح که آن
 صراط مستقیم است از ان رو که غایت آن حق جلشانه است این
 طرق واحد اکل سبل و انوار فخر سالک است و سلوک این طریق
 بی متابعت رهنمای تحقیقی و دلیل باختر خالی نمک و مقصود لا اجر مگر
 بدرک انمغنی مشرف گردد و بداند که اتباع سیرت سرور اینها
 و همسر بگزیده گان حضرت رحمان محمد مصطفی صلعم و انما است
 جناب مقدس فی سبب نجات جاویدی و موجب حصول نفع
 ربانی بن جلاله و هم نواله بود و هیچ وسیله ازین اشرف و مهیج
 طریق ازین اقرب نمیتوان یافت و نص قس انکم تمحون

الله فاتبعوني بحکم الله مصدق ابن مخنف است که گفته است که من
 جامع نبویه که الدین النصیحه داعی را بر آورد و نا امثال اجابت ملتس
 بزرگی از ذریه مقدسه نبویه و بنده از دوحه بکوه مصطفوی را ازین
 (۷) حنبه بابت وحی که در صحاح اخبار نابت شد، از سرقه انبیه محمدیست
 سنی نبویه صلعم در علم آورد تا هر که ادراک این سعادت نخواهد یافت را
 و متوجهش سازد و در باب عبارات تماوی زن کنه و از خلاف زید و
 عمرو نه اندک چه این مسائل بر وحی که از حضرت سالت نبویه صلعم بیا
 صیحه نابت شد، نوشته میشود و شریعتی که از اخلاص تا این
 هیچ قسم اساس و کما بدو رسوخ زمان امکان است طاعت بیا
 کلی متعلق شود و طاعت با طاعت می باطلان تقدیر نبویه متعلق گردد
 انشاء الله تعالی اکرم و این سفر سعادت را بر فاتحه و خاتمه و حنبه با
 محتوی فصول ششم کرد و بنده امیدار که انوار سران امکان
 را محبت و کشف گردد انشاء الله تعالی این است و بیا جعفر و ما
 پیش از شروع در شرح کتاب مقدمه توضع کردم منضمین
 بر آنچه پیش ازین از مقصود و لایق مناسب باشد متضمن

بر دو قسم قسم اول اصطلاحات علم حدیث و ذکر کتب
سنه و غیره و احوال اصحاب کتب پنج متعلق است بدان و
ثانی در احوال ائمه دهم باربعه و حکم افتد و اتباع نشان
و متعلق بهما و باینه التوفیق والا استند و فی المبدء و المعاد
انه ولی الرضا و ولی دو خوشی نعم اکمل و صلی الله علی سید
المصطفی الجلیل و علی اروهامه الیهادین لی سوا السبیل و علی سائر التبا
بده طریق الحق و محیی علو المومنین مقدمه قسم اول
در بیان بعضی اصطلاحات علم حدیث و ذکر احوال بعضی از اصحاب
حدیث از اصحاب کتب سنه و میزان بدانکه حدیث در اصطلاح مشهور
قول و فعل و تقریر رسول گویند صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم
اما قول و فعل ظاهر است و معنی تقریر آنست که مثل شخصی حضرت
دی فعلی کرد یا نه می گفت و او و صلعم بران مرطوع شد
یا از آن نهی نکرد و سکوت و رزید و از اسفر و دشت و نزد
بعضی حدیث ثمر است از قول و فعل و تقریر نبی صلعم و
شامل است بر قول و فعل و تقریر اصحاب و تابعین از نیز صلعم الله

علیهم السلام پس آنچه منتهی بحضرت رسالت کرده و صلعم
 اثر امر موقوف خوانند چنانکه گویند گفت با کرد یا تضرع نمود
 آنحضرت صلعم یا گویند از این عباس آمده موقوف یا گویند
 رفع کرده این را این عباس مثلا آنچه منتهی بعباده کرده و از
 موقوف خوانند چنانکه گویند گفت با کرد یا تضرع نمود این
 عباس یا گویند از این عباس آمده موقوف یا موقوف است
 بر این عباس مثلا آنچه منتهی بعباس است از موقوف گویند
 و شبهه در اینست که موقوف و موقوف را اثر گویند و نیز بعضی
 از مخصوص بعباده بود و محایمی از بعضی عاقل رود گفتند
 آنچه از حضرت رسول صلعم آمده و هر گویند و آنچه از صحابه رسیده
 اثر خوانند و بعضی اثر را امر موقوف نیز مطلق کرده اند چنانچه
 طحاوی کتاب خود را که مشتمل است بر معانی احادیث نبوی
 و انما بجهت شرح معانی الانار نام کرده و صبری تهذیب
 الانار کنانی دار با آنکه مخصوص بموقوف است و آنچه در
 از موقوف آورده بطریق جمع و تفضیل است که اجمال

السخاوی و این همه صلاوات است و در مشایخ فیهما و شہو
 ہماست کہ اول ذکر کردہ شد و باید و نہت کہ رفع کای
 صریح بود و کای حکم صریح در رفع قول چنانکہ گویند
 شدیم رسول خدا را صلعم کہ چنین گفت یا حدیث کردار
 رسول صلعم چنین یا قال رسول اللہ صلعم یا عن رسول اللہ
 صلعم و در رفع فعل چنانکہ گویند یا بت رسول اللہ صلعم
 فعل کہ یا کان رسول اللہ صلعم مفعول گذارد و در رفع
 منفر چنانکہ گویند کردیم حضرت رسول صلعم یا کہ شخصی
 در حضرت می چنین و انکار نکرد یا اصلاً ذکر انکار نکرد اما انکہ
 صریح نبود و در حکم صریح باشد چنانکہ گویند محالی سختی کہ
 اجتناب و راودان راہ نبود یا بگوید فعلی را کہ باجنبہ بنوان
 یافت خبر از سماع از پیغمبر یا روایت از حضرت رسالت
 صلی اللہ علیہ وسلم یا گوید در زمان آنحضرت چنین میکردند
 زیرا کہ ظاہر اطلاع آنحضرت است صلعم بران و انکہ محالی
 گویند نیست چنین است یا ماہر بودیم یا این ابن نبرد حکم فرمود

است زیرا که ظاهر حدیث است رسول الله صلعم را مراد است و
 بعضی او را بن خلاف است زیرا که حدیث صحابه امر ایشان بخرمال
 دارد اما لعید است و اگر صحابی فعلی از افعال حکم کند که در حدیث
 با تعبیر خدا و رسول است این بر حکم منع دارد و خائنه
 عمار گفته رضی الله عنه که هر که روزه دارد و بر دست نهی
 کرد ابو القاسم اصلی مدینه سلم زیرا که این بر ظاهر دفعی از حدیث
 حضرت علی مدینه سلم وصل تسبیح او می اندر واه حدیث
 زبان ساو و نشود و سنا ان بپوشد اید ان حدیث منزل حدیث
 و این عدم سقوط از افعال گویند و اگر کسی از روزه باز باده
 شود و قطع گویند و این سقوط از افعال گویند و سقوط باز باده
 سند و اوایل ان بود چنانکه اغلب و شش معنیان بر این عباری
 است باز از آخر سند است بعد از تابعی صحابی باشد یا غیر این
 دو قسم است قسم اول اطلاق گویند و این اسقاط اطلاق
 خواه ساو بی باشد یا بیشتر و گاهی تمام سند حذف کنند و گویند
 مثلاً حال رسول الله صلعم و بن عقیق و در جمیع جای صحابی

و حکم نفی عقل است گفته اند اگران و کتابی واقع شود
که اگر آن کرده شده است حکم آن چنانچه در هیچ کتابی مذکور
نیست و حکم آمده چنانچه حال فدان با در فدان تفاوت
دارد و تفاوت است از آن نزدیکی و از یک بعضی جز نیست بلکه بعضی
نماینده به محمول آمده چنانچه عقل و افعال او در فساد و محسوس حکم
و حکم خون در کتاب آورده است البته او را اصلی است خواه بود
و لهذا گفته اند اختلافی است بین ما و بعضی و این در عای است که گفته
بغیر شخ خود کرده اما اگر شخ خود کرده اما اگر شخ خود کرده
وی از و شخ است پس حال و بدان که وی حکم بعضی
دارد که حکم فزی باید و عقلی موجود قسم نالی که سابقه از آن هستند
است بعد از نابلی از امر سل خود و این معنی از اصل ظاهر
فانمی گوید حال عقل آمده معنی شده علم فدا و نزد معنی که در
مرسل مرد منقطع بعد و اصل معنی اول اشبه است نزد بعضی
و همچنین و حکم مرسل فو نیست نزد جمهور زیرا که حکم مرسل
که نابلی است و بواسطه نابلی و دیگر بسیار است و این
عقل با حکم و حکم و فو دارد و در این معنی نیست و

و غیر ضعیف و حدیث برود و موجود است و نزد امام حسن
و امام رضا علیهما السلام منقول است مطلقاً و ایشان گویند که
رساله حبیبی عال و ثقیف و استناد است زیرا که علام در آن
است و اگر نزد وی صحیح نمی بود رساله نمی نمود و قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم نمی گفت و نزد امام شافعی ع: با تقدیر علی (10)
اعتقاد باید بر نحوی وی از وجه دیگر هر چند در مسل بود منقول
است و نزد امام احمد و در قول است لغوی منقول و لغوی لغت
و اینها را بقدری معلوم شده باشد که آن تابعی ارسال کنند
بگیر از لغات و اگر عادت وی چنان بود که رساله منقول
و منقولات حکم آن لغت است با لغات و قسماً با آن از امام
سقوط از اسناد اگر سابقه و روای باشد با لغاتی و هم
از بعضی میروند و اگر سابقه کبی بود و یا زاده نه بهیم علی
از دو باب و با آنرا قطع نمایند و برین تقدیر منقطع میباشند از
اسناد غیر منقول و گاهی مطلق از آنرا منقطع گویند و این
معنی از آنست که حدیث و علم بالقطع باشد و سقوط راوی
از آن جهت حکم ملاک بیان این راوی و مروی علیه بود

تا بعد از معاشرت با عدم اجتماع و اجازت از روی حکم علم خارج
که شخص جان موافق و وفات روانه و لغتن او فانی است
و از حال ایشان است و معرفت این قسم ظاهر است و شکر
میان عوام و خواص علماء و مشتمل بر آنست که معرفت حق دارد
و از آنکه بلیس گویند و صورتش آنست که از وی بام شمع خود
نبرد و از سخن در بالا نیز ~~است~~ و او است و لغتی بار دارد
که موسم سماع است و تا بعد از سماع نیز جمع شود حاشا که بعد از
مذون و مال بدان و این طایفه می شود و معارف و ملاقاتی بلکه از
که از روی سماع دارد و ممکن است حدیث را استماع بخورد و در
بخت این قسم مخصوص است که بعضی علماء از اینها می گویند که علم سماع
است و معرفت انسان عالم و تدبیر مکرده و نه بوم است
نه وجهی و ملاقات با ایشان شود و می تواند پس بگوید که از گفته
و با این است این لغت اخبار او و فوق العاده است و بسیار است
حال است از حد غیر الفاظ از اعضا و در غیر خود مثل استعاره
سماع از سخن حکمت قصور و عدم ماه و اشالی آن و در حال
که سبب طعن نگردد و می تواند از آنکه نفس نام هر روز که در

[illegible]

اصطلاح جدیدی که روایت کرده شده است مخالف آنچه
 روایت کرده شده و در الفاظ پس از او بی این گویند
 معنای روایت و اگر الفاظ است و در جانشین است نیز حفظ
 و بنابر ترتیب عدد و ذکر و حواصی ترجمه پس از آنکه راجع است
 محوطه چویند و در جرح باشد پس حاصل معنی شادان است که از وی
 آن مخالف است مانند که جمع است از وی خواه مطلقه در
 مقابل لغت بالغه در برابر لغت و بعضی را بعضی لغت را می گویند
 و بعضی مخالف است از شرط کنند بعد از روایت کرده و در
 لغت و شرط کنند این و از هیچ بابی معنی و معنی این
 بنامه شادان و بعضی را لغت شرط کنند و نیز مخالف و معنی
 در غیرین محسوسه و بعضی گفته اند شادان است که معنی
 جانشین الفاظ است و خیلی غیر کرده شادان معنی و در وی
 و این معنی است بر فرد لغت که جمع است و معنی شادان است
 بدو نوشته و اما بکسرجه کسی که روایت کنند و وی معنی مخالف
 که به افعی و افعال بود و در لغت از وی و مخالف مکرر بود

است پس دیگر و هر یک به دو روقی ضعیف است
و کمی ضعیف تر و در آن محفوظ به دو روقی و کمی روقی
از یکدیگر پس بنا بر دیگر به دو معنی و محفوظ به هر دو
راجع به محفوظ و بعضی در سطر سرفعال است نه طاکند جاندار
بنا بر این نام بر تقدیری است که بعضی رواه می کنند
و است بکنند و اگر حدیثی روایت کرده اند و روی دیگر
حدیث او اعشار را می باید موافق آن بروی که حدیث
راوی را سماع از حدیث گویند کبریا علیهم السلام در حدیث
هم چنین می باشد حدیث را به لازم است به سماع و در حدیث
سواد حدیث اصل بروی که گفته اند و در حدیث باشد سماع
پس به سماعی آن کرده و از حدیثی آن کرده اند گویند تا بعد از آن
و از حدیث و سماعی و بعضی راوی بود و گاهی در حدیثی که روق
از حدیث و اول آن هم و اکمل است از حدیثی زیرا که حدیث و سماع
در اول حدیثی است و غالب تر بود و خون مناسب کرده

مسیح و مصلحت از او بگویم و انظار پس در مابین اینها
 عاقل پس حکم کند بین اینها و در آنجا و حکم کند
 حدت و لغت علی و اسباب لغت و معنوی نه از برای اخراج
 علی غایره واضح است چه هرگاه معنی را تا شری باشد در عدم
 حدت غایره را بطریق اولی بود بعد از حدت که مثل غایره را
 انبغی از وی و عدم اتصال و از این با سزا و حدت و اتصال اخراج
 شده است که اقال بعضی از شاری الالقبه و غایبی اطلاق کرده
 میشود حدت که حدت و سزا و حدت و حدت و بعضی اطلاق کرده
 از حدت بر مخالفی که مدح مثل اتصال حدت که حدت کرده
 از حدت تا آنکه توصیف کرده اند این جماعه صحیح را محتمل
 و گفته اند من الصبیح ما هو صحیح شاد و مراد شاد و مراد و مراد
 ضابطه بود و آن منافات لغت ندارد و ما دام که مخالف اولی
 و ارجح بود چنانکه اشاری بآن کرده شد و وصل می ماند
 و حقه ظنی و از وی بعضی از آن معنوی است و مراد حدت
 علیه است که حال و ما شود و مراد بر ملا و لغت لغوی و مراد

[illegible]

[illegible]

برده شود که بن بزرگ است و از بی جاشی حال وی لازم بود
 و کما یسبب انداختن است و چنانچه و لم یست و به و کم کسی نهی
 و خط خسته و زرد کرده پس دست منده و قبول مانده بالست
 و بی و و استنکرده و بعد از تمام وی سرده و بعد از آن
 بعد از آنج با جمل و انشال این و این را به هم چنانچه و حدت منجم
 بود زیرا که نشسته قبول است و چون نام وی سرده مانده
 نیز منجم شد پس دست وی گوی معلوم رود و اگر منجم و بعد از آن
 سر منجم شود و قبول صحیح شود و اگر احراق و منجم شد و اگر
 نشسته و زرد عرونی مجروح و منجم و زرد و بعضی قبول است
 فانی امام طایف نزد سر بعد از در حق راوی محبت و نقد وی بود
 و زرد و او اگر راوی شد منجم شد و کس از وی بیست کرده
 و او را قبول العین گویند مگر آنکه نوسن کرده باشد و او را سر وی
 و دست منجم و منجم شد و اگر او کس شده و نوسن منجم
 قبول حال منجم حال نو و دریل است و بی خدایت منجم و خدایت

و قسم گیر که بدست او می افتد به گفتارنده بکلمه متفق شده قوت
در بیان حدیث کرده اند و در قول به بعضی طفا مردود و
بر بعضی بقبول کرده اند و استفاء اصل کذب خارج است و بعضی گفت
که مستبعد اگر و این باشد بدست و در مقام شروع و تشریح آن بود موقول
گفته اند که این معنی در تشریح حال باقیست بود به قولین روایت
و گفته اند آن نیز مقتضای این است که در این حدیث بود و صحیح است
که قبول کنند مگر آنکه خبری روایت کنند از عوفی بدست وی بود
برین حدیث مردود است بر موقول مجتار و البیاضی حدیث نقل شده
و از حدیث از اهل بیع و ارباب راجع در جامع الاصول آمده
۱۶
آنکه کرده اند جامع از ائمه حدیث از طرف خواص و ارباب که کتب
آنکه از نسخ و در نسخه و در کتاب بیع و اموال و جامع و در حیات
آنکه گفته اند و صحیح گفته اند از حدیث از ائمه و در کتاب راجع
اینست و گفت که از حدیث از فرقی که از خبری متفق و در حدیث
خوانده و در اموال و حدیث از حدیث در حدیث چه خوب شده
است که این عام و وضع احادیث برای شروع حدیث خود نموده

و بعد از آنکه در جمیع این مدین اعدای مدین مسکونه که او را
فرمانه تسلیم و امانت داشتند بعضی بخت این بود که در وقت حمله
بعد از آن بر رویه معذره آن گمانی در نهاد و گاهی درستی و گاهی
به او این مدعی را از قوای مخالف باو عین آن با جدام خود را که با او
است در وقت جلا موم بود و از حدیث و گاهی بلیغ و ناجر
و سنا و بعضی و گاهی بیاد است از ای القیدان و گاهی با عدل و ای
مکان و ای و گاهی مانی من آن که در این حدیث مضطرب است ایما اگر
صیح ممکن است ضما و الا در وقت و گاهی بلیغ و گاهی
رشد و اما از این من و گاهی با جدام و خفت بعضی از او اشال این
تعبیر است نسبت به آن است بجز مکر و جدام در وقت حدیث و بعضی
این نامعنی و در عین حال اگر چه جوامع را اند و خوشتر است جمیع التبان
است که اجماع است بر چهار شرح مختلف برای مجمع زبان این
با وجود موقوف زبان است به حق ابراهیم و در جانب خود بلیغ
ادبی نوی بود و بعضی گونه ظاهر است در حدیث الفاظ و در زمان
و بعضی که نیز ظاهر است مری که استحضار در وقت را با بعضی
بر لغت ترویج و بعضی گونه ظاهر است مری که استحضار در وقت را با بعضی

دارد و معنی حجت را اول بیان کرده لفظ انرا از حجت مراد است
 بعضی اصحاب را کسی که نسخه دارد و الفاظ را عاید از حجت عدم
 است و این خلاف در جواز عدم جواز است اما اولی
 روایت مخطوطی لفظ درین معنی علیه است لفظ صلی الله علیه و سلم
 لفظ الله امر اسمی فعلی فاعلا ما عاذا انما سمع الحجت اما طعن
 بحجت و هم راوی که روایت میکند برل توهم اگر اطلاع یافته شود
 بر توهم وی بازمین و الا بر این دو مایه مثل و اسباب خاصه انرا
 مدح چند و محصل آن بگزشت شمع و جمع طرق بود و این بعضی
 عموم حجت و ادق الحجت و مقام موافق بودن در این بر کسی که
 داده شده است او را فهم یافت و حفظ و نسخ و ثبت تمام
 میراث روانه و اسامیه و مضمون چنانکه سفید من از از باب این تم
 تا در فقهی بوده اند و نویشتی شد در نشان و جای چنان بود
 که عبارت معل از انماست مختصر فاصر بود و مفتح و معنی علت
 که در پیشانی صریحی در لفظ و سار و اما سوء و حفظ مراد به این است
 که اصابت بقو غالب بر خلاف حفظ و الطمان اکثر از سبب و بیان

[illegible]

[illegible]

کلام توهم و توهم و توهم حسن مطلب مختلف است نه در عقلی
 گفته حدیث حسن است در صورت باشد مخبر و بیشتر باشد حال اولی است
 و بعد متوسط بیان صحیح و صغیر است و در اصل بود و صورت بودن
 مخبر را این است که ده آن که مخبر می که در صورت ایده است است از آن
 موضوع بنویسد مثل همین آن شایع است و این یکی است و بعضی حدیث
 از روایتی که می باشد در مشهور است بر و اب حدیث این حدیث و خالص
 قیاده و مان آن در آخرین نسب اگر حدیث بعضی از قیاده باید
 شد صورت باشد مخبر و بعد متوسط است که افعال سخاو و زهدی
 گفته که عالم بنده از شده و منعم شود و نوی او که جذب و روان کرده
 شده باشد طریق شده و بعضی متوسط که در روی بعضی بود و در محل
 بعضی متقی از حدیث آن صورت و بعد در این حدیث گفته و بعضی است که حسن
 در ششم است و بعد در این حدیث که کرده اند بر این است و این حدیث
 در حدیث و شاعلی بر ششم نه چاکر توهم اولی از این حدیث و بعد در
 و این ششم اولی است یعنی حسن نه زده و در توهم دیگر حدیث حسن و بعد
 است و بعد در این حدیث ششم است نه در مطلق و بعضی در زهدی کرده
 مخصوص و بی توهم این ششم است نه مطلق حسن و بعد و بی صح

میکنند و حسن و عزت و بکبر حدت حسن عزت و کبر حدت
شمارند و حسن مظهر یا عزت که سمی الوافاتی است جمع شود
عند و باید دانست که عزت و قدرت با صفتان است و باید
احاطه خود عزت که جمع است و در آن جمع مخرج است و جمع را هم
کرده اند که اگر راوی او می است عزت است و اگر دو عزیز و اگر زاده
منشود مستقیم و این ابرخی که سواد و انوار کرده بود راوی انوار
کرده شده است و این صادق است بر مرد و نوزاد جمع است با وافی
اند و معجز است در جمع هر که وی یعنی سواد را بر قسم جمع و از او
و هم حسن کرده است و گفته که جمع شده است و عزت و وافی عزت
را بشنیده و در استعمال کنند و برین اصطلاح منافات با محبت و در استعمال
بشود عزت قسم جمع نوزاد و تحقیق است و لوجی در جمع بر بشرط جاری
بشود و اندام و باید دانست که مراد ما که علی از می است که
است در آن موضع همین است که بگویند که اگر از کسی خواهند و اگر
بیشتر از این است که مراد و علی بود و نیز و تحقیق در مرد و علی و وجود
و اصل سند که مراد و آن طریقی است در روی همانی است غایت
با و علی که به گفته نافع از واحد از محالی و مای منتهی در آن و در
رواه ما از و محالی از رسول الله صلی الله علیه و سلم موجب عزت

بنود و سرکار و محالی از موجبات قطع خبری بخود من الزامی
 من بخود و غایت کمالی که از انشای او بداند و بنزد و از دو
 ریت کند الی و بعد با هم چنین ابرار را میسر از این طرز نمود و
 هم حسن و بشکوه که زیاده بر پوشش است و این است آنچه قول
 بعضی از کلام که درین من اقل حکم است هرگز نماند و اما شکی
 نیست که کمی ازین سرایو باز زیاده مطلقا منقوض شود و حدیث
 بعدم حدیث با عدم منقوض و بنا بر ذوی بالوجه منقسم شود و سقوط و کلمات
 و علت موسوم و ای شمار نام صفت منقوض و کفر گردد و از او
 تمیز بخشد و درین صحت حسن که از متفاوت است به اعوان این اوج
 بعد از چند خود این صفت معتبر است و در بنا و کس و این صفات
 را درین اوج زیادت و در کار ما در حکم عین است و درین صحت
 و درین اوج درین صحت حسن و ای سر متفاوت بود و بعضی اعاون
 و احسن باشد از بعضی دیگر و او خود است و در اصل صحت حسن با تفاوت
 درین صحت صحیح و این امر و تفاوت و درین صحت را در برده اند و
 منقوضه اند و این نیز از این منقوضه اند و کلام که اسم است
 و صحت این را نامند از این است و بعضی بعضی از این صحت
 اما در اطلاق اصح اسمیه بر منقوض علی را اطلاق کرده اند

و بعضی گفته اند اصح اسامند برندی مخصوص ملک از نافع از
 این عمر و بعضی گفته اند اصح اسامند از بی الزام از پدر من باشد
 من شد و بعضی گفته اند این اسامند من از پدر من از جد و غیر ایشان را سر گفته
 و اکثر بر این که حکم بر اسامندی که من من صاحب علی از اطلاق می تواند کرد
 الا انه و اینجا و من است که بیست و عدت اسامند در اینجا داخل
 و از بعضی گفته اند طبع از است جایز باشد اصح اسامند اطلاق باشد
 یا اصح اسامند در اطلاق باب در آن که در من من است خود و بعضی
 و ما سواد ایشان حکایت گویند اطلاق افضل تا بعضی است یا افضل تا بعضی
 غرض بدست و الدائم و باید دانست که احتیاج و جهات صحیح
 صحیح علیه است و بعضی نفس لایق بود بالعقود مراد عامه علماء و ان طریقی صحیح
 است و احتیاج اگر چه در رتبه کمتر است از آن و چون حد صحیف
 بتعدد طرف نموده حسن است و آن را ترجیح بر است و آنکه شواهد است
 که حد صحیف در امثال مغایرت نه و ما سواد ایشان لغو است
 اما صحیح به تعدد طرف و اصل حسن است نه صحیف صحیح به تکرار حد است و
 بهوالتخار و المعتمد و نفس گفته اند که از صحیف حد تجزیه شود و حفظ
 بعضی رواه با احتیاط باید نفس بود یا خود صدق و دیانت

[illegible]

مسلم و کتب و اقاوه ان ترکب صحبت صحیح مسلم را بر با سوار
خود منافست است بنور جودی لغاه اقاوه لغی صحبت است
وی زانبات صحبت وی از انادور کلام کرده می بوضه فصل اول
در باب است صحیح کفای بر جمع مسلم و کتب ان نوی و نگاه لغی
و قول صالح لغی است و منتهی در جمیع حال اول است و لای علی که
سوز است و صحبت می نماید او حدیثی را که جمع خود کفای مسلم
بر خود ان حدیث منقول کرده خوانند و ما احسن الشان گویند یا
وقتی از حق است کفای باشد جمیع کفای از حق لغی صحیح
نقل کنید که گفت در اطلاق منقول علیه دو هزار و سه صد و بیست و
و شش است و ما بعد مذکور مجبور کردن آن است که اعلمی در این
حدیث صحیح منقول علیه است که بر آن است که ان کفای که
بر آن منقول است بر آن مسلم که بر آن کفای و مسلم بود و جمیع
است که بر آن کفای بود بیشتر از آنکه بر آن مسلم است که بر آن
نیز بر آن کفای و مسلم بود از آنکه بر آن که اسلام صحبت کرده
و جمع کرده اند مجموع نام های بر آن منقول است اما اندر
نیز کفای بر آن مسلم که بر آن است که گویند صحبت لغی

گفته اند در این صفتی است که بر بی ایسان وجود آن معنی
تجوی در حال شاد و حال غم است بزرده و اندر ام موده است مثل
کمال حفظ و عدم شاد و غم است و این صفتی و اندر
یغایی را که کرده و با این در وسیع تر از این علم و مکتب و بی خبری
که مثل شاد و غماری و مسلم صفا تا فرادی در بحث ساید و ظاهر لفظ
و موافق معنی معنی است تا لا افعی و سخاوی از نو نوی نوی
و معنی بعد از بی لعل کرده و لفظ از اندر و نای بی سلم
چنان شاد و غماری است درین دو کتاب با سبب در شاد و غم
که او را بیشتر طاعت میگویند و موجود مانند معنی است از این
بخاری است که بزرگ طاعتی است و از حال مسلم فروری
بیشتر از سلم و اصل المعنی این صفت درین صفت خود لفظی
و معنی معنی وی کرده اند زیرا که حکم معنی است غای که برده
حدیثی میباشد و روان و امنی را غماری و سلم این طاعت
درین معنی معنی علی شاد و غماری و سلم این طاعت
که این از این روان و امنی را غماری و سلم این طاعت
معنی معنی اسلام و معنی علی شاد و غماری و سلم این طاعت

[illegible]

و سخاوی بیشتر از عذای که اگر در جماعت و مانند آن کرده
و سخن چینی لازم می آید که درین عذر باید که حدیسی که در ستر خطی است
یا بیشتر و جای است مایل در درستی از که معهود است بدان مسلم
که کما می عذر هیچ پذیرد و مانند چه بر کاره بر عالیشان باشد
مثل آنها بر ایشان باشد و علی ستر خطها مایل در حکم معقول ستر باشد
شبه طاعت عباد و حکم بالقرآن بعد از او اگر در این مثل در حقیقت باید
از عانی خیر و نالت موضوع است زیرا که چون گفتن و ستر ایشان
در مرتبه گفتن و ستر ایشان شاید که شباهتی راه یافته باشد
و مثل حال زده اما اطمینان که مانند دیگر چه های تفاوت و سخاوی
آنانی خوب این زده و گفته که دلیل بر با خیر این قسم از با فضل علی
عجاست بر غیری از صحیحین القول لعمریک و دیگر اگر چه سخن بر حال
انسان احادیث و ستره باشد بعد از کتابت ایشان نیز ستر
حاصل این سخن است که اگر چه حال جاری و مسلم اند و لیکن تفاوت در نقطه
و احادیث از اینها و احادیث از اینها باقی است بلکه که در صحاح
و تحلی و ستر مضامین راه یافته باشد چه که در حال دیگر نیز از افزود
باشد قابل و باید دانست که این تفاوت و ستر است که در ستر

شد نظر باری مجتبی از حیث اصل صحت و اعتبار اکثر و
 سبب و الگای باری بگردد و متعین و مرجوح را غیری
 نه فانی و راجح بگردد و از انقضات و کسری از شواهدی
 نزد مسلم باشد نظری که بالغ جد و اثر و شهرت باشد و موافق
 او را اینه دیگر از بدین منظر طین صحت لابد اقوی خواهد بود
 از حدت بخاری و همچنین حدت بخاری و حده از متفق علیه +
 جامع نام مفقود این نامی خصوصا اگر از آن ترصه باشد که +
 زیرا اصح الایده باشد سببه مانده نظایر تحقیقات
 گفته شد محقق حنفیه شیخ مال الدین ابن الهمام رحمه الله که این کتاب
 که محمد بن در حجت احادیث و لغیم صحیح بخاری سلم فرزاده اند
 علم است و عابرت در وی لفظه زیرا که احادیث باری است
 اشغال رواه بیشتر و طی که اعتبار رسیده اند از بخاری و
 و چون فرض کرده شود وجود آن سند و در رواه حدت
 غیر نامی حکم بامیت ایچه در این کتاب است من حکم و مجاز
 بود و نسبت که حکم کاری نزد مسلم باشد شیخ راوی حسن آن سند
 را خرم و قطع عنوان نمود و مخالفت با حکم مروی آن را و قایل

که واقع شد آن باشد و وجه دل فاطمه بر محبت علم آن بن و هم
بدین عمل میخاست و بجهت اخراج کرده است مسلم و بنای خود
را بنیادی از روایه رسانیده اند و عیال صحیح و جسمی و کثرت
نمایی جلایه اند که انعام کرده شده است در آن بن لیسند و بار
در حق زاده بر جنتاد و صواب است این بن باشد و جسمی در
سزوه محبت و حسن صفت با آن کسی که اندک کرده است و شرطی را
که در آن است اندک و گریه شده باشد که روایت کرده است از آن
که در روی آن شرط در غرضه اندک و شمل است بر آن شرط و هم
در حق شکست کرد و روی را و تو من کرده اند و اگر می فهم
که این مطلب نگردد و بعضی می بینند و اگر احیاناً و امثال کرده است
بر روی را نفس خود را بقدید یا که فرار داده اند و نموده اند
بر آن که از امام نموده و اندک اختیار و امتحان راوی را پس
که بهار خنده خود نوایر در احوال است برای احسان و نفس خود
پس عیال است که هم خود بر آن صدی در عیال است که عیال
سندانی و عیال را باراج اید بر آن استی و حال است

که اعتقاد بر ائمه و خاندان ائمه محمد بن و اکابر است و چون ایشان
 حدیثی را نقلی ببول کرده و نقل بدان نموده آثار و نشانه
 ایشان را بصدق ائمه محمد بن که مشهور اند مابین ما و شماست و از شماست
 ایشان حکم ای حکم حکم و مکار است و این حکم در تمام عالم
 و مصادره مفسد است با محمد بن و قرار داد محمد بن است که اول
 می شود و کتب مفسد را در آن محال نقل و نسخ است تا هر چه در
 بند و اسب کتب نافع و مفسد است در عرض ایشان که این کتاب
 و نامند اب ائمه محمد بن از حقه مفسد است و عرض است
 این عالم علی است و ایستاد و صل اعدای مفسد است
 صحیحی و نسخ ایشان استغفار کند و اندر جمع صحیح را که در
 بود در طاعت آن صحیحی مطلق صحیح و خود نقل کرده بر صحیح
 بعد از ائمه و صحیح بخاری گفته است که در ماورده ام در این کتاب
 آنچه صحیح است و در کرده ام بسیاری صحیح از ترس مفسد کتاب
 میسزم گفته که ترجمه در کتاب آورده ام از اعدای مفسد است
 میگویم که آنچه ماورده ام و بعد از مفسد است و لا بد در کتاب
 و ایشان و وجه گفتن خواهد بود خواه از خفت اصحاب یا از

جست تقاصد دیگر در سوره منافقه بعضی محققین مثل دارقطنی
و ابن حبان و بخاری و مسلم بن حجاج که ایشان بر یک سوره اند
افادت که روایت کرده اند است از صحابه بطریق صحیح بر
نقطه ایشان می باشد و لهذا حاکم عبده صاحب سند
گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم هم مرده اند که وضع نیست
+ افادت دیگر بخاری و مسلم که مرده اند و گفته اند که در بعضی جاها
+ از سوره مدینه اند که زمان صحن بر سوره دین گشاده اند که
+ در جمیع سوره شش از احادیث بدیه بر او مامندان گشته
+ و نسخ نویسی که از سوره مدینه است تا هم ظاهر شود که احادیث
باز از صحاح بخاری و مسلم آمده است که در این مقام نه افزوده
+ و از بخاری کتاب کرده اند است تا در این مقام از صحاح بخاری
+ و از بخاری و مسلم که مرده اند و ظاهر است که صحیح است و خود
+ و نسخ نویسی که از احادیث و کتاب خود آورده گفته اند که با کمال
+ بیعت بر او و در این مقام و در این مقام است و در این مقام
+ که در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام

[illegible]

کتاب مشهوره یا غیر ایشان از اسمیه این علم که از ایشان کتابی مشهور
نمده و بطریق صحیح نامش گردانیدن و مضامین کثیر از شیخ
و از حدیث که در بعضی رسیده اند از استاد بهیچ مثل صحیح این خبر نمیده
که او را امام الاطهار و شیخ ایشان است و ایشان در میان او
لقب است که نزد مردم بر روی زمین یکسری است و از مضامین ایشان
و باری و در اخبار محکم است و بنا بر این از عنری که بگویند از شیخ و احادیث
بسیارست و در بعضی حدیث و نقل صحیح حدیثی است که در این خبر که در لفظ است
حاصل میماند بود و حاکم در بیان او لفظ است که در دوی از او بدیده علم
در لفظ و لغت و حدیث و در اخبار و حدیثی و حال بود و نقل صحیح حاکم
ابو سعید محمد بن محمد بن ابی اسحاق و ابی اسحاق که از استاد است
علی الصمیم نام رسیده باین معنی که از بعضی از احادیث و حدیث
این را استادان و بزرگان کرده و در کتاب ایراد نموده است و بعضی
احادیث بر سینه و سینه و بعضی بر سینه ایشان و بعضی بر سینه
ایشان و بعضی گفته اند که لوی در کتاب و از بعضی نقل میفرماید
ناقص است و گفته اند که بعضی از استادان علم و حدیث و بعضی

در وضع سنه است از مجمع بخود از مرتبه حسن خود با نال منت و گله اندازان
چنان و این مرتبه اجتناب و اتقوا انداز عالم و بسیر و لطف نهان از روی
استبداد و سون حاکم و عاقلان صبا می مفسدی و دی شرع حاج که در محاسن
آورده و دی شرع است از شدت و عبادت مجمع این گونه نواس
اکثر و نفعی است الحار و درین سنه مخصوص لعاب از ولس حاکم و دیگر
استقامت و بر لطف جدا الله رفتند و موفق من می علم بهیم و سلم
و صل کتب شد که بتواند در اسم الله که در بافت و حضرت از صحاح
و حسن و صحف همه بخواند و فاد و حقایق من شرع بر سر راه بدو
26 نه از صحاح سنه بعد از علی است و حسب به حاج که عمر و ابان علی
حسان نام کرده سنه است نام علی است و در حضرت ابی اصداد علی است
راوی در سنه است اما کاری مسلم منافقان اهل و اکثر است
در کرده شود و سرد و سر اسمان ملک و عدت اندازند و عیضا و له
لوم الجمعته سنه است المیزه خلف من سوال سنه اربع و استقن و بار و
توفی لیل القدر سنه است و حسن و یاقین و و له سلم سنه اربع و یاقین
و توفی عتبه لوم الا احد الحسن است به یقین من است که در
سنه احدی و یاقین و لیل کاری به بخارا از سنه است که در حد

سینه مجوسی بود و بدست بی زاری غار سلمان شده است
کارشور گشت و وی بر در اخضر خود بخارا نمودم آورده
بود و دولت شهور و بر دورا امام احمد مثل و دیگر
دارند و چون بخاری و اخضر مثل بود و سلم ملازمت او رود
استفاده کرد و همه ندبها و اما بود او و وی سرشت بی خالی دارد
در علم حدیث و از عثمان امام احمد است و چون لصف برداشته خود را
بر امام احمد در مدینه برد و بنی نمود احمد انرا و ابوداود ولفه است که او هم
از رسول خدا صلوات الله علیه است و انخاب کردم زایم میفرستد انرا
انباب یعنی است و وضع کردم در و جابر را و شنفه است و در
روم و در صحیح و بیضا است و در کتابان و حدیثی که در
ون و صحیفه تدبیر است انرا برده ام و در ان کتاب گفته
صالح است یعنی برای احتجاج بعضی انرا بر حسن محل گرفته اند و گفته اند که
موقوفه الی و او و از فرزند حسن نازل بوده اما او است و صحاح
بعضی اصح از بعضی گاهی بر شرط سخن و آنچه شده و بعضی سکوت
نموده اصح و گفته اند که بعضی گفته اند که در جامع حدیث

و چون در دوی محاج باشد اگر چه ضرر و عیرونی باشد و اسید است
 و آب و عسل که است که بود او و عثمان بن عقیق امام و روح مقدم
 در زمان خود و مروی است که مجلس مروی گفت کرده در زمان وی
 و در خود حدیث و تخریج علوم از نو اصحاب و نو دوی از علماء در حدیث
 از عادت و خط و مصلح و روح و بود از پیشان حدیث کلمه
 که عابد او را دوست بود پی فراغ و در پیش گفتند جهت مایه
 گفت این فراغ تر بی ستان است و در احتیاج و داشت و
 حدیث پیش از زمان ای داد و جامع و سانه بود و همین و احاط
 که است که بخند و گفت و احاط و بعضی و بود و صبح بود اما در
 شش و واحد و پیش از وی و بعضی کرده و سانه و و امام
 مروی است که بخند و گفت ای داد و است و چون ای داد و
 ای است و بعضی و در سخن گفت و کم کرده و ای داد و است
 حکم و کرده و او بخند و گفت و صبر و که سانه است
 و ما بین و لومی و بجهه لاریع سانه گفت و سوال سانه است
 و بعضی از جمله ابی علیه و اما نزدی سیر می از حقه سلام حدیث
 و او را از حقه سانه و ای است و از محمد اسعیل کای

قد صحت کرده و او را القایست در علم حدیث و این کتاب جامع
وی حسنی و انزانی است از روی تائید و وجوب حدیث شریف
واقف از وی خبر و در وی میراست که در جامع می آید حدیث از
شرف علی و حقه سند لای و منس الی حدیث از جامع حدیث و منس الی حدیث
محج القذیل و اده و صدی مرفوع است پس از آن به نزد آمد و ولد
و نوی پزند تلمبه الی حدیث شریف حدیث شریف
فی
سند اشع و منس و منس و نام شریف حدیث شریف حدیث شریف
با بوسی و منس آمده حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف
نامش الی حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف
در این نام مع و اسی و حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف
شده با وجود حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف
شرف الی حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف
و حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف
حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف

[illegible]

و بعضی از شیوخ گفته اند که در شیخ محمد بن اسماعیل است و در اسلام مش
دی و بعضی از شیخ کتاب الوداد و وقایع کتاب ترمذی و ابن
بیاض الحافظ است و بعد از آنکه است اما سواد من در بعضی سنن
از صاحب است و در بعضی موطا و مختار صاحب جامع الاصول می باشد
و موطا اصح نام است و وی مقدم است بر من و من در موطا و
فضله و برشته و حدیث نام است و سننه حسن و حسن و وقایع و شیخ و حسن
و سواد و محمد بن عیسی و حیا سال و بعضی از وی گفته اند و وی نام
است در فقه و حدیث از شیخ محمد بن اسماعیل است و وی نام
شیخ شایخ احمد بن حنبل و محمد بن عیسی و محمد بن عیسی و محمد بن
در حدیث و یوم اصح حدیث از کتاب گفته اند اول کسی که یوسف
در حدیث است و کتب نامش جامع صحاح و او حدیث اول
کسی که یوسف کرد و در صحاح محمد بن عیسی است و اما ابن باجه ابو عبده
محمد بن زید القزوينی است و فاضل حدیث و حدیث است و گفته اند
محمد بن زید القزوينی است و فاضل حدیث و حدیث است و گفته اند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بود که از ازام السنان به عقد و نكاح احكام عباد و حران از ان صفت
 خوان گردد و از خط منور و ارباب احكام محمدی موان قبول نمود و
 عدلی که از شیخ عالی الدین علی بن الحسین نقل است که از شیخ و بیان محمدی
 از احوال امیر زو ره رحمة الله علیه نقل است و فرموده است که از ان
 سانی رده شروع در عقد نایم و نایم و نایم و نایم و نایم و نایم و نایم
 مستثنی در میان سائر احکام محمدی و در میان سائر احکام محمدی
 و اشیای انسانی و آنچه مستثنی است از ان که صحابه را صلی الله علیه و آله
 صحبت رسول الله صلوات الله علیه و آله و انصاف عدلی و ششای
 در میان بود و صحبت شروع از ان است و در خصوص صحبت رسول و شیخ
 موارد و وحی و شریعت انصاف و احسان و نیکو و نیکو و نیکو و نیکو
 صحبت اکبر و صلوات الله علیه گویند و در میان سائر احکام محمدی
 یا جوینی یا عدوی بود از داری علم و جسته فضل و انوار صحبت و بی
 وصول و کمال صحبت مختلف بود و در میان سائر احکام محمدی و ششای
 مجتمع در فعل صحبت رسول و در میان سائر احکام محمدی و ششای

الا در فرائض و حساب دایم بر یک سنی بود و حکمت و نور بصفت
و نور سوخت بر اوست تا بسبب جد و جویست و آنرا حسان بودی که
بد عمل می صلح بودی و در گسینی و حکم علی عرضت و حسان
بازل رودی با سب که بد و سینه کند نام انسان ذید و در وقت انچه در
سند و در رشت و از حمانی الصنی و فغانی در علوم صحابه سید آمد و بعد از
گذشتن آن سرور که نام انسان بقدر از موضوع علمی و اوست در
علا و معاد و علوم تصور کنند و سینه علوم و احاطه نمودند و حمانه
نور و حکم که سینه حکمت انسان اقتباس از علوم بود و در حضور
اصول علم و در وقت بیان موت سرب و مایه سینه که انسان
است و بعد از حکمت انسان اقتباس از علوم نمود و اوست
بالعن خوانند و حمانه که سینه است صحابه را سرور سینه و بعد از
بالعن و رانده رتخاضیه و سینه که سینه است ترا سینه بالعن که سینه
بر سینه که سینه صحابه و بالعن و سینه بالعن که سینه است و سینه است
حکیم حدیث مصلح علی که در نور و حمانه سینه که سینه است ترا سینه بالعن که سینه
که سینه بالعن که سینه و در سینه و سینه بالعن که سینه است ترا سینه بالعن که سینه

31

[illegible]

در خصوصیت با او تنقیص و اصحاب می ندارد و باب دیگر خصوصیت این
سهم ایشان از خبیث شتووع و لغز است و در او از هر مانع مع
و استماع منع من عدم سلسله علم حدیث فوت و در صورت و شتووع
بدریست و زوایای تازه و دروغی بی اندازه یافت و چون در او از
مان صحابه و از اهل العلی بدعت فروغ و اعتدال پیدا شده بود و حکم
ضعیف جنابان بقدر فروغ مبتدع منکرت و مع و اعتدال با حدیث
عبدیه پس از حدیث اساص صحت و نفی صحیح و بقدر حدیث
و تصحیح و تصحیح اصل حدیث نموده حق را از اصل و معنی را از صفت
حدیث حقیقه و در بدعت حدیث تصحیح کرده و خنثی دانست و بعد
و از حدیث و معنی را از بدعت اصل حدیث و جماع حدیث مستفاد
است در اعتقاد و اصول این نامحرمی سروده اند و در قف و قف و مع و مع
مواضع تنقیص از معنی و سلب این نام نامی و حدیث یعنی این است که
است و حدیث و معنی در حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
و جماع را احادیث است و در حدیث و حدیث از حدیث است و جماع
بر آنکه در روزگار و حدیث از حدیث بود و از حدیث است و حدیث

و عبده سید بن ابی اوفی و کوفه و پس بن سعد سید بن عبیده و ابو اسفل
عاز بن و انکه که از جمله رسول است در وفاق نمک و بعضی حراش خیار
نیز از سر سوزان به صاحب طبع بالا حیل گوید که در کتب الوصله با هم
و در کتب آسان بن نزد ارباب نقل به موت بر سده اوصاف وی مکتوب
که وی شجاعه ای می باشد و در قضا و انان روایت کرده است که
و قریه سندی است که عادت او روی از صحنه بدو روی روایت
کرده است گفته پس عبیده بن جهم بن ابی خضه سید سرنه علم
و بعضی در واقع جناب عقل کسی دور نماید که صحنه رسول در روز
وی بنده و وی به سید ذات البینان گفته است که او برانند باید وجود
قدوم و درین ملاقات آن بوده اند ثابت شده و در کتب آسان بن
روده به وجود صحنه یا حراش به سده که ماکه حقیقت است که
حاجه حجه را در کتب است و بعد علم و وی حجه کثر از رضای العین
در خانه و در صحنه و انان در صحنه کرده و ثابت
شده است عبیده بن ساربان و در او دقایق عقل و علم

ست روان و پیران او شد اگر حله از مناف و بی عقل نسیم سخن
راز گردد و گنجی دیگر لصف یاد بر دهن ماورالنهر و روم و هند و
عالم بریند او شد و در بعضی حله دیگر محقق بعد از وی امام ابوعلیه
تک بی نسیم نیک است و ولادت و برین سنه حسن
در بعضی روایات او در ماه و نسیم و حسن خاوند است و وی از
مالک است و اعیان و امام است در فقه و حدیث و شافعی است روان
روایت و ما ابوعلیه مدافعت نموده و برهم و دکای وی نموده است
33
این باب خوب به بریند او شد و در بلاد و محقق بعد از وی
امام ابوعلیه محمدی و در شافعی است و شافعی است نسیم از اجداد
او زینالاسلام است و ولادت او در ماه و حسن سال وفات امام
ابوعلیه و بعضی گویند در روز وفات وی و این روایت به نسیم
است و وفات او در رابع و هفتاد و هفت و بی زیاده از شصت است
و حدیث حسن است اگر حدیث صحیح و محقق احادیث حسن از روایت
اما ما در بعضی معانی از وی می گویند از حدیث شافعی است و
برای حسن و نسیم است برای امام ابوعلیه و امام احمد بن حنبل
ولادت او در رابع و هفتاد و هفت و وفات او در رابع و هفتاد و هفت

[illegible]

[illegible]

عمل را ضبط و ضبط مبرون انگشتان و از آن جهت مبرون قانون
است و از جهت شکر حق و زود و خلد دارد و از جهت
مختار و مستقر است

الشيخ محمد بن عبد الله بن محمد

طریقہ سلفی

مدرسہ پشاور - مدرسہ پشاور میں مدرسہ پشاور و جامعہ محمدیہ

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

مذاہب و فرقہ و فتنہ کی بنیاد پرستی اور جمع اور

مکتوبی از علمای کربلا در این باره صادر شد که در آنجا آمده است:

و انچه می باشد این است که یک مدت از فصل بهار و در آن وقت که در آن فصل

۴. در صورتی که مورد و قاعده

نقص و تنوع بود و شش حص

[illegible]

بجانب بجهت دیگر راجع آید و او افضل اند ما احاط و وسیع و درین
و دیگر سینه نام با بوی قوی محبوب و وسیع عظیم بشمارد و بحر جمع بدین
و دیگر خدیجی مانند عظیم قدرت و درین صورت جایزه دوستان آید
که بجهت دیگر نیز بشمارد سی را بدین خود دعوت کند و از سر او عابد و بنام
خود را روی موجب و لازم گرداند الا که سان مذنب و غویب و سیل
و در محاسن مذنب خود ملاحظه مذنب غیر سخاوت با بر که در آن حال
معاذ و عقده گردد و مقبول آید بآنند عمل کنند و اعلی کرده اند که لغوی نمیدان
نیز برزد و وجه بطلست دفع حرج مذنب بر خود عمل کرده اند تمامی از سر
که از افعی امام شافعی رحمه الله تعالی را پس کرده بود و موسیاب بریدن و مایه بی
افشاده پس بخان عازر کرد و ظاهر این مذنب می و مد علم مانع خود
خان را که است آن بود و عقده بر بعضی ردی فرمود تا بند ضرر افتد
و عقده خود مذنب عرافین بر عمل نمود و بعضی اوجافه و احمای وی
رحمه الله علیه و در دفعه دیگر مذنب بر آن پس مدور شد و در اوقات ایشانند
و از امام خود و بعضی سرفرازی آید که فتنی نامست عازر درس حرمانند
که موشی در ماه کدناسان و منور کرده و افشاده است و منور کرده
البوال بر این خود که این است عمل از عجم که حلال قتلن بود و دیگر در اول کوه

[illegible]

وقت از اجاد بوده و بعد از آن موجود گزشت طرف بر واقع می گزشت و گزشت
 طالب جان و جاسوس است و جاسوس است که بعد از آن سید سنده گزشت
 سیده بنده استیابی می بیند و آن امام خود که سید است و سید و مال
 منتهی و خود و عالم و دو نفر از سید را بعد از رضی منتهی سید ملک است
 گویند و در حقیقت نیز فاضل شود و در شان ایشان از این است امام سید
 رح به سید و جاسوس و بی و در حقیقت منتهی و سید که سید است و سید
 علی قضا علی صدف و در شان امام خود که سید است و سید که سید است و سید
 که از این است و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید
 و امام که سید است و سید که سید است و سید که سید است و سید که سید است
 می بیند از این است و امام که سید است و سید که سید است و سید که سید است
 که سید است و سید که سید است و سید که سید است و سید که سید است
 و احوال سید است و سید که سید است و سید که سید است و سید که سید است
 سید که سید است و سید که سید است و سید که سید است و سید که سید است
 است و سید که سید است و سید که سید است و سید که سید است و سید که سید است
 از دست سید و امام که سید است و سید که سید است و سید که سید است
 و در این مقام سید است و سید که سید است و سید که سید است و سید که سید است

قال المصنف فاختتم الكتاب في هذا حال حضرت رسالت ماه صلم
مبس از سفر معی و بیان عادت می در این ماه ولادت حضرت محمد
حاجب مشورت عالم فعلی نور دیده دو از دهم ماه و هجدهم رجب الاول است
و حقی از عمر حب دو سال و چهار ماه که است بدوی بعد از سه سال
از حضرت زینب و اینها عمر کرده شده بود فوت کرد و بعضی گویند وفات شده هم
در سن چهل و دو و هجدهم و چهل سال پس با کجبار رسیده به شیخ محمد
و قریب چهل و چهل سال رسیده از روی حضرت و بی بی عثمان که
مراتب مراد از این می از می شما که در رسیده بوده اند و حضرت محمد
را عمره نموده در وقت رحلت مانوا که موسی است عرب رسیده و مانیت
و صدوی غلبه او را بگوید و گفت با وی پیدا کرد و بعد از آن روز
مزار نه در نزد حسن بن علی و از اهل قبیله سندی که غلبه است که کشیدی
از اهل خان عبد الملک او را برد و حسن حواریت و دعا کرد و باز از برای
مراد آن شد و در آنکه مشورت استغفار از الوطاب بود و ویرا در باب
فقد مشورت و رفت حضرت محمد در وقت حار و کمال غلبه و کمال
مرکز نور او و بعد از آنکه است و بعضی گفته اند انعام و جبهه
قال السیوطی

که این حق مصدق را در سیر الطولیا آورده و سیر المصادق در سیر
و مبعی از آن مصدق آورده و اگر کسی احوال را در سیرت در آن واقع
مصدق و الوفا بکفر نه الهی است در سیرت بود که وی در مصدق را در
گفته که کفرش را بکفر تصدیق کرده بود و منع مکرر مردم را از آن
در اسلام و این قول اظہار است و الله اعلم و چون سال مالک و محبت
مرد می نشست بر حدوی عقیق و فاش کرد و علم وی ابو جابر
و اینست وی مصحح است حضرت علی بن ابی طالب را و او که عقیق
و بیستم عقیق بن سیر اهل منزه بود و سال یازدهم تمام کرد و عقیق
را از آن شد تا عقیق و وی عقیق است و سال اهل مصدق و عقیق
عقیق بود و این سیر طایر است اما بعضی را اینست محمد و وی است
سیر اهل در سیرت خدیو سیر طایر شده و عقیق را وی است
و در عقیق سیر و سیر را که وی است که سال از آن سیر
و عقیق را وی است که سیرت محمد و این است مصدق سال سیر
سیر و سال سیر بود و عقیق و سیرت در سال سیر و سیر
اوران سیرت بود که سیرت او عقیق است و عقیق را وی است

سال نهم بودیم که بزرگوار بی خودی آمدند و در سده شصت و شصت و شصت
و سال شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
در روزی که در سال شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت

چهل سال بود و در سال سی و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
صحت منی را بانه بود و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
چهل سال تمام شده بود و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت

چهل سال تمام شده بود و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
چهل سال تمام شده بود و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
چهل سال تمام شده بود و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت

چهل سال تمام شده بود و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
چهل سال تمام شده بود و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
چهل سال تمام شده بود و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت

چهل سال تمام شده بود و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
چهل سال تمام شده بود و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
چهل سال تمام شده بود و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت

[illegible]

بحقیقت در صفت نباشد بی از اهلان که از صفت جزو نوشته ای
 لغتن و مانند وندانی بدل یا نیز این صفاست کردن و جوامع و صاحب
 در خواست خود نباشد است بر خدا در صفت صفتی بود است
 او را می ماند یک بی صفت و با او نه و حق با حق و صفت بی آن نیز
 و جو می نمود او از طرف صفت صفتی حق بر اباد هم
 پس با حق و صفت در صفت آن پس سوی حق است بود و آنچه
 نیز است بنوازد و اگر خود را این بزرگ بگذریست و انقادی صفت
 روحانیت او به اید و بجم الهی و صفت صفتی بود و در صفت او را
 و صفت او است که از حق بر هر چه این صفت می یافت اگر چه از وی انقادی
 کردی و او را این صفتی از صفت او است که صفتی بود و در
 نوعی باشد با حق و حق بی حق از هر چه او را و در نوعی باشد
 وی درون تر از او است و در صفت او است که با او است صفت او
 آنست که در او و در او است که با حق بی صفتی بود و در
 و در صفت حق در کمالی صفت حق را در صفت او است که با او است
 بر اندر صفت صفت او است که با حق بی صفتی بود و در
 صفت صفت صفتی را با صفت حق در صفت صفتی بود و در
 معلوم شود یعنی در صفت صفت و در صفت صفتی بود و در
 کتاب از صفت صفت که در با صفت صفتی بود و در صفت

انرا بخیران معقول می کشید و کسب است استیلا بر محبت و تقاضا
 بدو بقیه خوان کرد و به این نواز و غایت تسکین و نواز
 هوای و نسی و و می که پیدا کرد و از اعتدال و استقامت بیرون
 شود و به این افعار ایلان مذاب اکثر کباب مذاب بود
 بلکه بعضی را هم بواسطه اعتدال خود بنم کشد و تا اول به در در
 همان غایب و تا اول است و محمود ظاهر من است و جانان است که
 43 علیه از خجالت نفس می استغاث می نماید و حاصل محبت و روزه و این
 از آن نه سازگار خود و نیاز نماید که محبت استیلا بر خود و به
 استغاث باطن بخیر و نسیان مایه اند از ایشان هیچ ششانی اند
 نیست به طور ارفتم خود را و خود را در میان غلبه و تسلط خود
 که شامل شود و از در خود را باز دارد و به نیاز سبب می کشد
 بهت مضحک و مانور گردد و با بهت محرمه رود و طبع در کار باشد
 بهت و بهر شکسته نرسال محلی که بر لبه برهان رود و به را از خیران نماید
 و این طرز از خود عارضه است و بود و در افرام عاقل و عاقل بود و در
 قد بر حسب محبت نهی باده و عظیم می نماید که به اندر وی زایل
 صحت است خالی از کار نه و از محبت سرور خود به بهت که
 علم معنی می کشد و اگر اندل از هم بودی مناسبتی که کمال

[illegible]

[illegible]

بنو گذارم و جزیره کنه ای که در میان خدای بی بی است از اوسان و صبیان
که درین روز بگذرانند بدارد است حرب بوده و معلوم نیست بعد از آن
نزد باشد باقی این استخوان پس نامیده اند بر مرصع جواهر مرصع و در
و در استخوانی و او در میان استخوان است و آنست که من خواسته
نام و بر این مرصع خوانده اند . امی رخ و نبات نه اندازید
نام مرصع می خوانند خوانند و درین آمده بود و مرصع می گویند می گویند بویابند
فحالی خطای نامیده را با وجود خطای صوت می باشد صوت از برای
اظهار محذره اضطراب و مرصع الحظرت سیم از قول وقت از وی
بوسید و در مرصع است تمام سن فقه می گویند که سیریل از مرصع
بگذرد و مرصع است باقی جاری می شود و در بعضی روایات که نامیده
می شود است و در مسقط و وجود آن آمده و اول است و در بعضی
از علم و مرصع است که است از برای نامیده اند اما چون
کدامی که مرصع است و یکی از مرصع و در بعضی مرصع است و در
از مرصع است و مرصع نامیده و در علم پس سیریل
بگذرد از مرصع است و از مرصع است و در مرصع است
از مرصع است و در مرصع است و در مرصع است
و در مرصع است و در مرصع است و در مرصع است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گردد بین مردم و بعدی نمود و عظم مرد درین روایت در بعضی است و در بعضی
تراست و این جمله نیز در صحیح خود روایت کرده و در در بعضی است
کرده و در روی اینرا خطه نموده بر این طایفه روی در بعضی است از شدت آنکه
نه از این است و بعضی گفته اند که از اسادت بعضی است و عظم بر این است و بعضی
گفته است که در حدیث صحیف و لغت زیارت ای من بعضی من جسد و بعضی
است و بعضی میگویند اینرا که روایت کرده است ابو نعیم من حدیث خود
الو خود مرده او بر من او عظام بعضی من و اصد او را می گفت حدیث
در حدیث روایت ای حدیث لغت است که ای المومنین و ای اهل بیت
طهریه می آید که در حدیث بعضی است که گفته اند که در حدیث
سنت مشهوره و نزد بعضی انتم میگردید احسان نامور و حدیث
وارد در آن امام محمد در بعضی خود میگوید که ای اهل بیت
خود و بارگشت دارد و می آید اگر با سبع و اهل بود در حدیث است و میگوید
که قول امام الجعفر رحمه الله علیه است ای منی و امام شافعی گفته اند روایت
روایت بیرون را و اگر روایت شد امام میگویم و صحیح از حدیث می آید
ز یاد حدیث از حدیث می آید و میگوید که روایت روایت میگوید
است حدیث روایت و در حدیث شافعی است و امام محمد گفته اند

که غایت بر غایت گذرانی امور و در وقت مصطفی و سنان
از گاه تک عود روی و گاه بدو عود و گاه سه عود و گاه
چهار عود و در وقت این که در گشت و ارتکاب عود و در مصطفی
نکته در این عود و سنان در هر صورت مجبوری و صل برمودی
می گوید در هیچ مدت هیچ فعل که اشتیاق را بعد از فراغ مصطفی نگار
دو بار نماند در آن عود کرده باشد و در وقت و در وقت
از عود و از آن که گفت مجموع نکات و آورده در مصطفی و سنان
برج و در وقت اجماع است که مصطفی و سنان کند و در وقت
سنان است و دوم که هر یک که در میان بر دو عود و در وقت
عود و سنان است و روی به سنان و سوم که هر یک که در وقت
مصطفی و روی و سنان با مصطفی و سنان چهارم که هر یک که در وقت
و سنان و در وقت هر یک که در سنان است و سنان است
چهارم که هر یک که در وقت مصطفی و سنان است و سنان است
و نکته که در وقت و در وقت اول است و در وقت
و معاد و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت

[illegible]

وضعی در بناد حدیث عظیم است کرده اند از این حدیث است که
 گفته اند چه عظیم می برون محبوت و جنب وی با بعضی صلوات بر او
 است و در جامع الاصول میگوید که عظیمی است از اعظم الناس و این است
 است و صدوی حب بی مروت و بعضی گویند عمر و حب است
 و ستمی در شریع لغوی میگوید که معنی در کنار صفت آورده است و معنی
 می باشد که از بارز به معنی و در در شریع تمام نمودن حب است
 حد عظیم عمر و حب است و مر اورا حکمت و در سن خود از معنی
 می آوری که گفته اند میگوید که وی حضرت صلوات بر او
 و این است عظیم میگوید که اورا حکمت است یعنی و چون این نشان
 که شریع کرده باشد حکمت می مدعا باشد و عدم رتبه است
 وی در این مادی نمود و این حدیث عظیمی در باب مسیح از حد عظیم
 آورده میگوید از این سوال میگوید مسیح که اس نام است که اورا حکمت
 است که فی الشریع این تمام شریع از تمام حدیث می آورده
 و گفته است که میگوید و المندری عده و ما عظیم صلوات بر او
 در این حدیث عظیم و در حدیث ستمه آورده است و معنی در حدیث

است و نزد ملک فرض و نزد ابو صفه فرض مسج حصارم حصار
 است و نزد منی مظهر است با عشار آمد و حب العاقب نیست
 بر این اصل است و نه او حب مسعود عام و نه به قطع
 و نه که نزد انانیت و لا که نزد حکم الکمل و نه شافعی فرض اولی که به این نام
 مسج لوان ساد اگر چه حصارموی کیده کوهی نرسانه و نه است اخلاص
 عامه امی یعنی مواضعی است که ملک است و مرد و منی مواضعی است که مرد و منی
 مواضعی است که ابو صفه و مرد و منی اکثر این و مرد و منی زمان بعضی مرد و منی
 را عام و اصل معنی مسج و است نزد که نزد انانیت شافعی گویند این
 معنی است به جردنی از سر اصل اکثر که و است که نزد انانیت در است به
 که مسج سر کرد و اصل معنی است که فرض و نه از این است مرد و
 و یک که به سر نام عام معنی است که چون شون از مسج است عام
 سر صند حاکم در احصاء خود و اصل نام ابو صفه است که از مسج
 احتمال مسج که بعضی مرد و دار و حب مسج لوان است
 در مرد و منی اما مسج بر منی حکم بر مادت حکم باو بعضی معنی
 و بی مختص است حال آنکه حاکم در مسج مسلم و منی مسج

[illegible]

چنانکه در قول خود میگوید و کسی این است که از این کتب
حکایتی در این دروغ و غوغا فصل کرده و اما باور نیست که از این
لغوی است این مردی میگوید و اگر گویند حدیث مسیح علی صلی الله علیه و آله
در نزد پسران صید است چه که در بعضی کتب آمده باشد و هم ظاهر و آشکار
بر این است و اگر سر خود حدیث او را در کتب اجماع و کتب معتبره
سند است از این شافعی که از کتب ظاهر است که علم بدانند و ظاهر آن
است که حدیث مسیح در نزد بعضی از علماء مسیح مقدم بر این است که
کیف خودی یا باور این دلالت دارد بر این است و اگر چه حدیث مسیح
است و کسی نمی گوید که از این حدیث که از حدیث مسیح است که حدیث
این را او حدیث که از حدیث مسیح است که حدیث مسیح است که حدیث
که از حدیث مسیح است که حدیث مسیح است که حدیث مسیح است که حدیث
امام شافعی که از حدیث مسیح است که حدیث مسیح است که حدیث
نعمت است که از حدیث مسیح است که حدیث مسیح است که حدیث
که از حدیث مسیح است که حدیث مسیح است که حدیث مسیح است که حدیث
است و در حدیث مسیح آمده اما حدیث مسیح است و حدیث
مسیح در حدیث امام محمد است و حدیث مسیح است و حدیث مسیح

که سه بار مسج روزه برابر با یک صوم است و در روزی که مسج
از او صوم سر آمده است اما شصت مسج جایز است و در هر روز که
مسج است و در روزی که از امام الوصله و در بعضی شروع کرده گفته که
رویت کرده حسن از ابی هاشم که اگر مسج سه بار یک است کند شصت بار
یا اندک از اعانت در مسج مطلق آمده که گفته بعد از غنیمت سرده و آمده نیز
آمده که یک صوم است سه بار از اعانت است و در بعضی عادت است که
نیز واقع شده و آن نان معنی است که هر دو یک است از عدم ناس
موجود و ما را مومن عدم از دعا که در اعانت که در محفل است
که در سه صوم شده و نیز از عادت که مومن صوم سه بار یک
شصت مسج و در مسج صوم شده و اگر یک دفعه شده که در مسج
است و در دو بار یک است و در شصت مسج و شصت است و قول است
شصت مسج و در شصت است و شصت مسج و شصت است که در
شصت است که در شصت است و شصت است و در شصت است که در
عدم هر بار مسج آمده مراد از آن یعنی نموده و مان کرده که شصت است
چاپ است و شصت است و شصت است و در شصت است که در
شصت است که در شصت است و شصت است و در شصت است که در

باشند و در غایت مسج ناب هر دو گاهی بعضی مثل که حصول آن در این
البت در وقت مذبح لازم دارد و در وقت مذبحی که مسج مزه درونی
آمده باشد و در وقت مذبح که مزه را در وقت کند با بعضی از دوید برده و در وقت
و علم نموده باشند پس در وقت بر میده و اعمده است که مسج این محضر
در شرح معانی می شود که در مسج حرفی از معنی در مسج سائده و اگر
علامه بر این اند که شامی که است مسج را منتهی نارد و اولاد او گفته که
را با این شکل که صحاح اند در حدیث آمده که مسج را من مزه و اعمده
و ابوسعده ماله کرده و گفته که مسج می رسد بعد از یک ساعت است
مسج مزه که در این مسج می رسد و معمول لغت جدیدی است که در این
از این و لغت و علم است این اند که در این مسج مزه و در وقت
عثمان است مسج را الفتح نموده و در وقت لغت معمول است این
و در جامع الاحوال خبر و منی از وقت است این آورده که در وقت مسج
منا در مزه و مسج ای تمام از مسج لغت کرده که لغت است کرده
است نوخته مزه که در مسج از عثمان و من این لغت است
مسج است در این علم می و در وقت از و این خبر آورده که مسج
می رسد تا مسج او شده و در وقت است این که در وقت است

56

محمود است بر ترازات و عداوت حسد بی فانی الهی است و مرگانه
و صفات بر هیچ بعضی از سر زبوی بر علامه عامی حاکم نام بر سابق
مسلم است در خطبه مشهوره که هیچ سر و بر صید و نهانی هیچ
و هم چنان که در وصفه می هیچ بعضی از سر او صفت و هیچ بر محامه
کنند و حکام است و هیچ بر علامه می هیچ سر زبانی صفت و است بود
امام محمود در موطای خود می رود که است که رسید عارفان می رسد
که و او بر سر هر هیچ بر علامه که علامه است نام هیچ می سر کند و بی
از کرده نام و معنی است قول می رسد و جامع مکتوب که در غیر من معلوم
ای مکتوب که امرا مکتوب می مکتوب که و مکتوب مکتوب که و مکتوب
و هیچ مکتوب بر سر رسیده است عارف در اول هیچ بر علامه بود پس
هر یک و مکتوب شد و معنی است قول می رسد و علامه معنی می و از شام می
مرد و ام که در مکتوب خود که هر مکتوب علامه را و هیچ مکتوب شد
استی و در مکتوب می مکتوب و استی می مکتوب می مکتوب می مکتوب می
بر مکتوب و استی می مکتوب می مکتوب می مکتوب می مکتوب می
و در هیچ مکتوب می مکتوب می مکتوب می مکتوب می مکتوب می
و استی می مکتوب می مکتوب می مکتوب می مکتوب می

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وایستای مبارک از درونه بودی کسبنی و ایستای کوی لغنی سچ کانت
مغذ بودی وی را از دگرگی اولی و اربع هرکسی معهودی سستنی
مانست و سانی سچ گونه محصل نماید و سم جلدی را در جی استخرج فر
از وی گوید است و است که در از ادا دینی که در بار کار وضو و از رسته
که مرد و بر خصوی کانت این معهود غایب گویند حسری لغنی نه نموده
مکد برین صلیق و مع این کرده اند و از این رسته و از کار غفلت و اورداد
لغنی مشایخ مکرر اند و نزد ایشان معمول و معمولی نوع خط که
در بعضی احوال ماسق فغان و لغنی مشایخ و لغنی است در رساله که در باب
نامقض است معصل در کرده اند که است و اگر صحیح شده
است که در اول وضو نسیم الله لغنی و نسیم در اول وضو مرد صیغ
است مانسب و الوداد و در نه بدنی از ابو سرره و در از لغنی
از ای سرره و ای معهود و ای علم اورد که که عمر فرمود صلیم هر که
در این وضو در رساله که است خود کام چند او و چون در رساله اند
بکر شود که مواضع وضو پس ساقی است و اشکات کالی است
به نسیم و ای است و ای است و ای است و ای است و ای است

بصفت بر سده کذا فی فتح الباری و مسیح کوشی نزدی ظاهر ا و باطن
معنی هم بر دین کوشی مسیح نزدی و هم در دین و از برای مسیح در دین
سر نشان در سوره کوشی در او ردی حاکم در کتب الهی و در
عنان بی غش آمده که مسیح کرد بار خود و بر دو کوشی که است لغوی
رسان او ظهور انوار امار و فرمود سخن و هم بول صواب و سلم
و از معذرت بی معدی کرب آورده که گفت هم مسیح بر سه وادیه
ظاهر عا و ما عظمیا و زنادت کرد عظام و ادخل اصابه فی صانع اوست
و از عرونی خاص آورده که گفت مسیح کرد با هر خود پس در دین
بر دو گشت سابع را در بر دو کوشی و مسیح کرد بر دو ایام در ظاهر
نزدی و بر دو سابع با همی اذنی را و از اسامی معنی آورده
که مسیح بر سه وادیه بی مابن ای گفت و در زینت لسی سرین
چنین آمده و در زینت ای مابن سابع سیران گفت آمده
و در زینت الی داود و زینتی از زینت است معوذ سیران
بصفت بدو را آمده و در زینت که از مسیح معنی سر آمده و
در مسیح اذنی افادت محکم سار است و در زینت سیران
امام ابو صفور و انسی از امام احمد سینه بصفت مسیح سرور

9

ازینکه غایب بود چنانکه عالم از صفت حاضری و هیچ از خبر خود
رو کرده که گفت شنیدم خدیو ای رند را گفت و بجم رسول خدا را
معلوم کرد و صحرای کرب را بر روی آدمی و برای الی که گریه بود برای خود
و دلیل با صفتی است که در حق با صحت از عهدی است و در او غیبی خبر
پاسد و صحت از برای کسی آورد که گفت معلوم فرمودند و دان من از این
و این ملک لطیف معذره بده و چون از برای من شد لا یرم
سج بر دو تن اب خود و گوید ای کف معذور و اب گریه ساخته
در صورت کمرار و سوزن خشم و چنان و عالم از این سخن آورده
رند را گفت ای عزیز من شما را از سوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
مردم از آن و صبح کرد و اب سر و آدمی را و ابی بی گفته کرده و برای
سج از برای من از این و سر و موها و سنیانی از عهدی است که
و حاصل و خواهد که که چون صومعه بنده مومن سر و ابی می بیند
گفتن از این و مشتاق از این و مجلس و صبر از روزه و عبادت بسیار
و مجلس بدنی از این و تار و پودن نا جان و صبح از برای از برای
نا از آدمی و در حق دولت ظاهر است و چون از برای از برای
که از برای است و در کار عادت است از این و از برای و این است

[illegible]

صفت سجدی رند است و کسی که که اجماعاً عادت صفت رند است
و مرد او صفت کمال بر نفسی صفت و عادت است سرخ صفت و عادت است
کمال صفت رند است و عادت است که عادت علم در علم و عادت علم در علم
با سنی برای عادت صفت که عادت است بر او عادت و عادت است
صفت که در عادت که عادت است که عادت است که عادت است که عادت است
و در عادت که عادت است که عادت است که عادت است که عادت است
بر نفسی صفت که عادت است که عادت است که عادت است که عادت است
از عادت و عادت است که عادت است که عادت است که عادت است
رند است که عادت است که عادت است که عادت است که عادت است
رند است که عادت است که عادت است که عادت است که عادت است
منع عادت از عادت است که عادت است که عادت است که عادت است
که عادت است که عادت است که عادت است که عادت است که عادت است
و عادت است که عادت است که عادت است که عادت است که عادت است
که عادت است که عادت است که عادت است که عادت است که عادت است
و عادت است که عادت است که عادت است که عادت است که عادت است
که عادت است که عادت است که عادت است که عادت است که عادت است

و ثابت شد در سینه و راول و ضو با حادث متعدد و طایرالت و ستم
که اضلاع صحت ستم در حالت از خصوص رد اسلام بود که ناخبر و چون
را در روی طایرالت است در بعضی کرب و در جمیع امده که منع نکرد و از
در ضلع خبر از مدت که صحت ستم و در بعضی روان امده که بعد از
ضروع از امر ضرر بود الحمد لله تعالی امر صحت ستمی با و ستمی ای و در بعضی روان
بست کرده ایم که در مدت امر الستم علی عثمان که نویسنده
وضوح صحت ستم برای مردم کردند در ستم اگر و در ستم
کرد و جواب داده شده است از ستم مکه مفعولان
صحت اضلاع بود و ستم که داخل اند در وضو و ستم از اقوال است
خارج وضو است از ستم کرده ستم و او ای از ستم احصاء کرده
و صحت ستم را علی ستم ستم شدت است و ستم در ستم
و ستم و ستم از ستم ستم و ستم در ستم است و ستم
بعد در بعضی طرق ستم ستم و ستم ستم اول و ستم که اقل
الشیخ ای السهام اما نوشته مکه که ستم ستم ستم
و ستم ستم ستم ستم ستم و ستم ستم ستم ستم

الصلین این ریاضت نزدیکی است بر شادی و گشتن در یک
 نزدیکی صله سه ساله می گذارند و حکم در گذشتن و این ایام
 ریاضه کرده که حکایت الهی و حکایت الهی است که این ایام است
 و آنوقت و حرزهای از طریقی در او سطر عورده که بر او می گذارند
 پس گویند یک الهم و یکم الهم و آنوقت بپوشد و از آن
 کاغذ بپاره و پاره کرده شود در آن وقت ده شود که در روایت
 و ابو موسی السوری حکایتی از ابی الهی روایت کرده گفت از من
 3
 رویدم پس هر صده الهم و صده خفت و ندیم که در وقت و صله از آن
 جاکه از سنان عظام حرزهای در جمل تصدیق معنوم بود معنی الهم اعزلی
 دینی و دروغی می داری و باری می آید می آید می آید می آید می آید
 و حتی دعا کند می فرمود من بکثرت می کشی ایام می گذارند که در
 درین دعا بعضی دعا کردم که عام حرات و برکات است و آخر است بماند
 ابو موسی این دعا را پس بگفتند این است پس در جواب وی این چنین
 فرمود بایمزد آن بود که نومسائی که در عقب من و انسان صلی که در
 وی ادنی نواز بود بنجام دارم و در آن کلمه از جمل تصدیق معنوم بود و در آن

نفس کرده که مسیحت است از مسیحت زکرا که حضرت موسی مسیحت کرده
 و اگر مسیحت کند هم مسیحت است بر موالی و بر بعضی مکره است
 و در وضو غسل کسی آب بر دست وی مسلم نرنگی نکرد و دست او را
 در دست کسی و مسلم از دست مسخره نمیخورد و اگر کسی که از دست مسلم
 در بعضی خورد و نفس بر دست مبارک وی آب بر سرش و وضو نکرد و بر سر
 مسیح کاری از دست انسان مدعی نباشد هم غسل کرده و جام در دست
 از دست برنج مسعود آورده و غسل نکرد و آب وضو حق است مسلم
 را پس فرمود بر برادرهای من پس ای نعم و حکمت و مکر و دانا که دست
 مسیح تراست بگفت حوا در امر و عدم لغد نکرد و دست صفای
 میسال نکرده که بر نعم من است وضو بر اعضای نهفته مسلم و بر وضو
 ری خادش در ماب آمده و وجود صورت از این معلوم نکرده
 و معتقدان معاد و اعتقاد و صدیقی که در کمال بحیه وار داشته بعضی
 از اهل بیت قبول کرده اند و بعضی رد کرده اند و بعضی چنانچه
 حال می آید که گفت بخاری سر را دینم که وضو کرد و غسل کرد و کعبه
 را لمس کرد و مرا و انا غسل کردی و بعد از آن وضو و غسل کردی و مرا
 چنانچه دیدم هم وضو را مسلم که غسل نکرد و کعبه خود را وضو نکرد

است و در بعضی روزه جمعی طرفین آن محمدیان را اخصانی است و مر
اورا خواهد نرسد و براج جانب نورست و آن گشت مردام
ای صفت و شامی و مرد امام احمد بر بندب محبت و مرد بعضی از اجداد
نزد وی و احث است ارحمت حدت الشیخ است بنده امینی ربی
و مرد امام نیک محبت کعبه را در غسل و بعضی نیکو دید او را با
مداغنه شوری را در حدیثی است و در سوره این الی رند که در حدیث
نیز است گفته است پس می بینید می آید و کبری بنیاده الی اخره
و این هم حال نمی و خوب دارد و هم حال نمی است و ظاهر احوالی
است که در تمام و بعضی گفته اند که بعضی گفته است که شریعت مردان
و مصیبت است و با و شمس الایمه حسنی گفته اند که این است که در حدیث با اولاد
و گفت که این است که در دارد اضع خود را از اسفل کعبه بجای قیوم
رسمی و در حدیث گفته است مردان الی یوسف و ظاهر است مردان الی صلوات
و نموده است السلام گفته اند بسیاری از آن روایت آمده است
مردان الی یوسف و حکایت شده عازم بر نایت و در وی محمد رسول
لی موصی است یعنی بعد از نبوت حدت الشیخ بنده امینی ربی نبوت
موقوفت ظاهر است و الله اعلم و ظاهر حدت است که عازم جدید بود و
بعضی گفته اند که عازم و جهل است و وقت وی مرد سن روی است و مرد

نخستین واجب بود با تفاق و وسعتی که سر بر کف اصاب در وقت دانستن
 و زدن شده چاره در راه آورده است که عمل کند اصاب را تا عمل کند با چشم
 معمول برین صورت که اب بمان اصاب بر نه بالصلی ان حاصل شود
 و الا در دو و سه بار در وقت لبس بر سر نه باشد یا اگر عده ای که
 معتقد است بجای این بگویند غایب که اگر این انجام و اما حکم است که سر بر
 است در صورتی که معتقد و آورده شده در وقت ای رافع که این خاصه و
 در اطمینان آورده اند که آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر حرکت خائمه و در
 جنبه ای می نمودی و متعاقب و نسخ این انجام در زانو العبر آورده
 که اگر یک جانب اگر فراف بود است و اگر یک بود واجب در برابر
 این بر سر واجب فعلی در کتب آمده است که اگر است و نه
 بر او است معذره و طرفی معتقد است که نه معلوم دستور و چند نسخ
 مؤخره کشیدی و در روی لب نه میگوید که لفرج کرده اند جمعی از خطاط
 حدیث که هیچ خطی مؤخره از است نه است که است و نه از آن
 را است و بعضی از خطاطان این را جمع کرده اند و اگر است و نه
 معذره مؤخره کشیدی این اند و جمعی در سلف که این مؤخره
 را تمام یک روشی عمل کنند که معذره یا فرست به معنی او تمام

نمده در موعای خود گفته که ما یک سال پس گوید که معجزه ای که بر موعده جانر
بود و حال آنکه از امانت و اناری که ما یک روز کرده در معجز است
و شمع این محکم که روایت صحیح از امامت صریح اند کور مصداق و عقل گویند
که این وقت که در حال امانت در خاصه پس خود شن بود اما بنویس او بر
حوار بود و مثل این معجز است از ابوالوب صیالی یعنی وقت ماله کج
است کور آن در سفر و حضر و سستی و شرف خانه که معجز سر موعده غایت
به است موعده و از پیام الوصف بر وقت می کشد که در موعده که در موعده
حقیقانه ندیم در روی انار و احاطه مثل موعده ساز و امام احمد بن محمد که سی
معجزه از صیالی بر وقت می کشد معجز حضرت رسول الصلعم و در روایت
در موعده مثل صیالی که کشد که در آن موعده و موعده و ادانی
در موعده که موعده می کشد و موعده از موعده مثل موعده که موعده
که از موعده و اما که معنی موعده است بر موعده و از حکم مثل
بر موعده که موعده موعده بر موعده علی از موعده که موعده
موعده موعده و اما که موعده موعده که موعده که موعده که موعده
معجزه از موعده که موعده موعده که موعده که موعده که موعده
موعده موعده موعده موعده که موعده که موعده که موعده که موعده
موعده موعده موعده موعده که موعده که موعده که موعده که موعده

امام ابو صفه مثل بن ابراهیم و بالجمله در اخبار صحیح ثابت شده که بمصر صلح
فرمود و حضرت مسیح بر موزه کشیدی و بعد از حضرت برادرش بود و بعد
سوم سه سال فرزند حاکم روایت کرد که مسلم بنی ابی طالب و روایت
کرده شده است این حدیث از موزه محالی که در صحن الجامع سوبلی
مکوره اند و امام احمد از روایت این کتاب نسخی آورده گفت اگر در محل
هزار مسلم مسیح بر موزه کوبیده شد و سینه ها فوراً در آن کوبیده شد
در مصلح فراوان است امام احمد که از این احمد حدیثی است در صحن زرار
در موزه کوبیده است و آن از موزه است که مرا که در رسول خدا و اصل
روایت مسلم و مسیح بر موزه کشیدی گفتی بر آن مایه حاکم در اطاعت
صحیح وارد شده است و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و نسائی و بیهقی و
آوردند که فرمود اگر کار و بار دینی بر برای و حکم عقل بودی بمان موزه
روانی بودی مسیح از بالای آن و بیخهقی و بیهم می گویند خدا را مسلم است
بر خطی و امام احمد نقل نموده حدیث وارد شده و در حدیث
صحیح حدیثی است که حاکم از موزه کشیدی و در حدیث ابو داود و
ترمذی و ابن ماجه که گفت و موهبتی است که در موزه کشیدی
نبوکلیس مسیح کرد و حدیثی است که در حدیثی کشیدی که در حدیث

[illegible]

اصل است بعضی گویند که مسح افضل است از برای اظهار است و رواست
از صاحب در واقع و برای ظاهر اگر بنا بر استثنای مسوومه
بماند و مسح گفته از برای معلوم مذکوره و اگر بنا بر آنست که مسح رخصت است
از گنبد جابر بود و حرمتت همان مثل است یعنی از برای مسوومه برادر
و بنوبه افضل بود و بر این ماحور گردد و مختار حسب بدیهه مثل است
و بر دامام احمد در روایتی مسح افضل است از برای مروج است و بعضی
مخارم بدیع که از این منع کنند و در روایتی دیگر بر دو برابر است از جهت
و در بعضی گفت بر دو و مختار مصنف بر بعضی است حاکم گفت و چون

در فضیلت مسح و غسل عمار را اقوال است فضل الحکمت معلوم است

شد تا معلوم گردد که احسن احوال بر بعضی است که عادت بوی خود معلوم بعضی
تصفت کنند و مفید هیچ است مانند و بعضی از عاصی افضل و ارجح
ندارد و در برابر القاد و الله علم فضل بدیهه عوارض است
از کتاب ذیست و جامع و مانند از شریعت است و در عرفة بر مسح
است بر عقد عاصی که گفته و از حکمت مردم را اطلاع آن گاه است
و بعضی مسوومه بود پس فضیلت عمار در رسید تا معلوم ای بود که بر این
و ضوابط بنویس درستی کرد و اگر بنا بر آنست که حسن نزدی و
نگاه درستی رسول خدا بر علم و سخنان از جابر علیه السلام است

[illegible]

گمان برود که دست نام تمام حضور است زلف با بط و لغوی برزند که سیمین
 دست زدن است بر زمین و بر روی و هر دو حرکت ماسیدن و این
 ندب است بهر نام آمده است و نوافه و نام شافعی و محفوظ و مختارند
 ندب وی اول است و مقول است از عفا و محمول و او را می و سیمین
 و این اندر وین فرقه و مقول است از ناک و دیگر اصحاب حدیث
 و دلیل این حدیثی است که در محکم از عمار بن یسار آمده که وی صحبت
 بود و برای بنجم خان در ناک مخطبه حرکعت رسیده بود و
 برای عمار که مردی بدو دست خود را می نمود و این حرکت برای محمول عمار
 مرد و دست خود را بر زمین زد و گفت که در ردیف کشیده که می نمود
 رو بر او گفت این لفظ کتاری است حاکم در سکواه آورده و خود
 ششم نهمین است که سنده بود برای عمار که مردی بدو دست خود را می
 و لغ می نمودی کشیده کردی و مرد و دست روی خود را و گفت خود را و
 از وی دل گفته اند که مراد و مقصود حرکت صم در میان صورت ضرب
 است برای صم عمار و بودن وی دست بر زمین صم می زد و می زد
 سیمین مخطبه نه سال تمام صورت صم و صم که برای صم حال خود و عمار
 صم صم را روان زد و صم را روان کرد و عمار در سیمین می زد

و نه آمده که در دفع الک تا به نیم دو طرف است و در محسن حدیث
سیر در بعضی روایات ان لغز نه و آمده است و می مع الک که بر دو
دست را بر زمی زد و حق نه بخار از روی کسی می کشد که روی او در دو
گفت است و او ان می از اطلاق شامل دو طرف بر توان بود که انی از
شرح می می که که نام او می که که محفوظ فرستی است نه فر نه و آمده
و ان جوابت از ذکر نه نه فرستی و اما ذکر یعنی و می بر ان بر چون
معصود نه سان عام نیم دست از صفت که در ان حکمت گفت است ان
در غلام نه نیل در ذکر در بعضی الی بعضی در احادیث دیگر و سر گویند که
مراد بعضی انجا تبیین است و چون در بدن و آمده یعنی آمده است
حاکم در نه سر نه الی رقی و الی رفته غافطه اند بهمانس ان مراد بود
و وجود آمده و چون می از صفت نه ب عبور می است می گویند که حق

مصنف بر آنست و در حدیث صحیح نیامده که دو بار دست مبارک بر
خاک ریزی و نیامده که دست را نامرغی کج کردی و ایاذنی که بر
آنکه غنیمت وارد شده جمیع محکمات و در روضه افاضات که در روضه
وارد شده و صحیح کتب آمده در موت و حکمت مصنف همین شود و این
شیخ این انعام گفته است که عالم مدت طریقی را انجم نموده و گفته است
صحیح الاثنا و دوم بخواه و دار فطنی گفته است رجا به حکیم گفت بسته
که آمد ارباب طاعت در مریض نذرانی بکشد اند و شیخ این محضر در
شرح صحیح بخاری مریض افاضات این نذرانی نماید و گفته که انما یکبار
عسوان را عفو فرم که گفته است انجم بوجه و گفتنی است در حدیث
موت و دل او است زکاء افاضات و آمده در مصنف انجم صحیح شده
بجای طاعت آن جسم و در زنی در بدن کرده مجید و افاضات عمار
در صحیحین متفق کتب واقع شده و در نفس کبر مصنف و در روضه افاضات
ذرائع خود در روایتی ناما با و در زنی در حدیث افاضات و آنچه صحیح
بعد از آنکه گفته است هر ادر انفسار مریضه و نفس است که عمار بعد از
صلت حضرت مسلم موی سوار مان و راوی طاعت افاضات هم او
از مریض و صحیح قاضی المعتمد و هم همی روایت گفته است حریر است و در حدیث
طریقی گفته که قبول بودی که گفته است عمار طریقی است نه طریقی و

مرادش محفوظ است نه رواج زیرا که اختلاف است میان شافعه
که مذنب او اول است یا ثانی و صحیح و یحیی و طائفة است که ثانی است و گفته که
جواب بودی در شرح مسلم که محفوظ است میان محمد و صورت است از جهت مسلم
نه صحیح که حاصل نموده بودی مسلم محفوظ است یا که سابق بر حد دلالت دارد
بر آنکه مراد حق است چه ظاهر از قول حضرت مسلم که هر فردی است که
میان صحیح حرکت که گفتار کند و بسته لال بر سر راه شرح نامش
نخاص و ضوابط است به این خاص است در بعضی موارد که دلالت
بر صحیح گفتار ندارد تا قبل مسلم نه خاصی دارد و معارضه فی خاص است و خاص
بر حد نه استی محکم شرح اگر گویند پس امر مکمل است که گفته اند در
نوصیه مذنب اول مدخل نیست پس هر گویا بود در ثانی است
حواس ممکن است عاقل و در بعضی و معارضه و در بعضی
و در بعضی معنی و در بعضی معنی و در بعضی معنی و در بعضی معنی
مدنی الی المرصی و در بعضی معنی و در بعضی معنی و در بعضی معنی و در بعضی معنی
احد است احتیاط و عمل است با عاقل و معنی از جهت استمال معنی
در ظرف و معنی در ظرفی و معنی در ظرفی و معنی در ظرفی و معنی در ظرفی

طهارتی باطنی است پس اگر عمل آن مستر بود و مستوجب نفس در آن
روی و دست میزدیم که سینه را خنک و غریب از اگر کوی
تا مالو با خنک و غریب تر است حرارت را خنک و در گوشت است الی
صمیم است ما که در موضع درونی در مدت ایستیم حاکم در شرح السنه
روست کرده و گفته است سنن و بین که خنک و در غریب است حاکم
و محلی آمده بود آن است اگر کوی را خنک و مسج کوی را غریب است
و زیانی است و شکل آن حاکم مثل منن و ملت تراب و مسج تمام می
در و نو خنک است که مردی در روز خود در محل است ناره فضا که لازم
ادنی را در غریب است در غریب است و زیانی را است و ای احکام
تعارض آمده و گفته در کما فرج بود و رعایت احتیاط صالح است
برای فرج و فایس بر و مو که اصل نعم است سیرای ای شریع
است نه فایس در میان منن و ملت که فایس بر و مو اثر است
لذا فایس بر حد سیرای اگر کوی غرض حادث احداث بر قدری
نود در حد مساوی باشند و محض خود حکم کرده اند که حادث
غرضش در رضایع مذکور است گویم که عدم در آن در رضایع محلی است
حاکم عالم و در غرضی عمل کرده اند ما بر این عدم موت و ملت

ان احوال در زمان ان ائمه محل شمع است شامده بطریق مصنف
 و در زمان بعد از ان بی سبب آمده است بحکم این مصنف
 که بعد از ان روایت کردند و شاعری نمیکان که بعد از ان بی سبب
 از او کسی در آورند و در مجامع و از وجود مصنف در وقت بروز
 لازم ماند و خود ان در زمان مقتدی و ان بعد از ان خود
 حاکم در مصنف است ان را ان کرده ایم و ان شمس است
 مصنفی بجمع و در شرح شیخ ابی الیاس بر سر این معنی در نظم نامی به فضل
 و افعال و در الفضل و المنزه و علی بن ابراهیم و المکتبه و السلام و علم
 اعلی و بکرم صلیم بر سر این که عارفین که از او خواه
 خواه حال و خواه رب بهم روی و تقوی مان جان و در ان
 می صلیم علی مدت نمی که که نظم را که صوفی پاک میداد و بوی از ان
 و در قول ابی یوسف که گوید جبر حال و رب در دست خود و در
 امام ابو سعید که است که شمس عالم است مرگ و یک سبک فرم
 صلیم اعلی است و در او کسی از من ان در سینه که دانش که صمد
 نوز و کسر بر دوش مصنف را برای باشد ان محل می ارد
 که می هر بود که صلیم صفا او است بر کار که در باب هر جلد من

امنی الصلاة مردی راز را است من عارضی مراد بر نری که نیست

خار در رسد معصده ایس مردا و مردان فصل است مسکده و طوبه

عاری عارال مرد و عارث وی یعنی همان منی سم کند و هم برای

کند ارد و عارث انیم پس عارال ن خرد و مع و کلس عار

مودی و عارث ان ن جریب درین نر و شمشیر

مکان کجاست انست از عدم احصا می شود موع و نر مین

با عارث انست در همان منی برای عار چون عار در اگاهان

گویند که انی الکراتی و عارث منی بر کس هم که است

و عارث منی بر حوازه اند ای کور من مسکده و بی حد

هر عارث در ان نر جنس منی عارث و عارث کمال

و عارث حاکم اندک انیم عارث و عارث منی عار

که عارث منی عارث منی عارث منی عارث منی عار

که عارث منی عارث منی عارث منی عارث منی عار

که عارث منی عارث منی عارث منی عارث منی عار

که عارث منی عارث منی عارث منی عارث منی عار

که عارث منی عارث منی عارث منی عارث منی عار

بر سبیل اخلاق فرمودی و سرافتمی نعم را قانع نمودی و صواب را
 یک وضوح غار روان را در ملک سمح نر عامرود و مذمت الوصف
 سرعنی است و ظاهر کن و است موافق است نام و کار حدت نیز
 صلعم عام را از آنکه در حق نشاند باصل چون بخار بر کاشنی بدان است بخار
 کردی و کد از است کفنی انداگر و منس از بر است بران و لغو مودی
 در احوال است نمی پذیر مودی است که حق بخار بر کاشنی کفنی انداگر و در است
 حواله فرات است که انما الاله الی انسان مصی سوم شده که بی منت کج اند
 و چون جمع است بحال بعد فنی است احتیاج موقوف باشد و از فوراً کسریع
 و احوال در است سوم شده که اگر زبان عادل جمع شود انهم و کمل بود و این
 که معانی گفته اند که اگر مخطوط می شود فاصم و منور در است و منتهی آمده
 که اگر از اخلاص است بافرید بعل زبان کفنی است و منتهی الی کونه
 که است زبان حواله در است و بعضی انداگر در است و در است
 بعضی مبر و منتهی می شود که در از از اجابت هم می واقع شده و این
 ای بویست و می نیز عامرود می صفت مثل طحوی و فاضل و منتهی
 است و می شود که در است که است که در است که در است که در است
 اجابت نامی که از سر می آمده حساب که در است ای و او و است ای از ای

ایده که الکفایت معلوم بر مذهب برود دست خود را بر دو سینه می برد
مگر سینه و فکب امام الی صفه و محمد گفت زیرا که در رفع بدن
کسی که سینه از سر حق خارج است و در کبریا نشانی کبرای بر او را کجاست
و نهانی و علی مقدم است بر نشانی حسنه در لاله الهامه و علامه شایخ
برای اند و در نهان اینرا اتم گفته و در شرح الی امام در بی نهایت
مستعمل کرده و آن مکتب است که سینه و کعبه است یعنی کبریا که در کس
آورده که گفت و در بی نهایت معلوم چون اینها سید و عارفان مکتب است
بر مذهب و دوست خود را نامی دینی است ایامی او و او می اندازد
و مکتب صبح است و مقدم مکتب مریض و گفته که زحای می همه نفس است
و مکتب که بر مکتب الی و بی و مراد بر مکتب و در آن کس مجموع
ست برای اند و فکب است که مکتب الکفایت معلوم می و در سینه و مریض
از نهان مکتب را بر نهانی و کفای نامه و سینه اول است امام الکفایت
است و مریض از اندیشی حل مریض است و مکتب آن که است
و بی نهایت جمیع که سلم و لاله او در روایت که اندام که الکفایت معلوم
حول در عارفان مکتب است و مریض و دوست خود را فعال بود
گوش و سرور الی داده و ایده که مریض و دوست را فعال بود

و فاعل کسب در گشتن خود را به گونش و مروانی سرافه دو گونش
 و در وانی در دست دوست را تا دریم در گشتنش را سر یک
 گونش و در رویش از اربابی داد و بسم گمانی و گمانی از مالک
 رنی کویت محاذی دهنه و در رویش فروغ ادره ادره دانی
 ندرت شاعری و مالکیت و از ادره سر و انی است و ان ندرت ادره
 و ادره شده و در دست ادره ساعدی ندرت سال عامه ادره گشته
 که در دست فروشی تمام نادره سرافه ادره و بعضی در لطف ادره ادره
 که در بعضی نادره گشته و ادره شده و در بعضی ادره و در بعضی ادره
 گشته که نادره گشته محمول است بر بعضی دست و صد ادره
 رگشتن و در و ادره در گشتن و ای لطف محمول است از
 ادره شاعری و گشته نادره ادره و ادره شده از جمع ادره ادره
 بعد ادره ادره ادره ادره ادره ادره ادره ادره ادره
 ای حرمه محمول است بر ادره ادره ادره ادره ادره ادره
 ادره ادره ادره ادره ادره ادره ادره ادره ادره
 و ندرت ادره ادره ادره ادره ادره ادره ادره ادره
 و ندرت ادره ادره ادره ادره ادره ادره ادره ادره

پس ایضا گفتند مردم مامور بوده اند که بر سر دست
را بر دست در غار ویدک امام ناکت ارسال است
فاخو از وضع شراعه و لکن ای که معمول است بر ایشان همان
ارسال است از همین و عجب گفته منی در کتب و رسالت یافته
مستود و الله اعلم می ایضا و کلمه را فرموده مکرر و مردم
استحباب ارسال بر ذوات اهل بیت کرده و معنی غلبه شریف
است و گران در اصل باشد عدم خوف ظاهر ماضی لازم
ایده و ان علی است لائق بود با وی گفتن آری ظاهر گردد که وضع
برصل بود که علی است حسن و العبد و عنوان ادب و عبادت
عازر بر ظاهر است پس است گفت و مع گفت و هر سبب دادن
مردن نزد امام منی است و در و منی از احمد مرتب
و صحبت آن مرتب و اصل می محو است که گفت عباد که از مع
با رسول خدا صلوات الله علیه و است را بر دست بر سینه خود
و جمع جسم بر و است که در مدنی از قصه منی است از پدرش
ایضا

گفت دیرم بول خدا را صلح کنی یا دوست خود را بر ستم نهی
وزیر امام اوصاف درویشی از احمد است سخن در دست
است بر خست ز خست و در روانی در دست احمد مجید که
پرسیده باز است زدی گوید که اغوز صاحب فرسخ است
و علی بن ابی طالب است و گفت آن زن گفت احمد
و علی جلوه و در فرضی و نسبی است از علی بن ابی طالب که گفت آهسته 5
موضع گفت علی گفت که است و در جامع الاصول است
از روی زری سرور زده و در نفس روانه است و صحت
ممکنی لعل که در شیخ ای الیم از امام بودی و گفته اند که
وضع نمیشد بر کسی الب اما وضع او یک نسخه باشد که
در روی صفتی نس جوشه عمل در که معاد و معهوداران
در حاضر و غایب و ان یک نسخه است از علی و گفت
ان و در دست است و ظاهر وضع در دست که در دست
واقع شده است و در بعضی وضع است بر عقل است

از ای دولت که فعلی کند یک است بند و است حب
و در بعضی لغات لغت معنی بر و مع شده است حکایاتی از وانی
ای حجر و است که در دیم رسول خدا علم حلالی آباد و
معنی هر دمی خود و بعضی از لغت احمد وانی و او دار و دل
ی خود و معنی هر طرف کسری و ریح و یک سر و اوج شده
آورده از رسی می خنجر خنجر می در اسلام احمد ی حب
و معنی گوید که است که می در دست کفر و یا معنی
و در اصحاب در دل است معنی از و دفع و اگر معنی
است معنی که در دست هر دست و دانی از معنی و معنی است
نزد است و معنی هر که که در نام خود و معنی می که در وانی
است و معنی هر که که در نام خود و معنی می که در وانی
معنی است و معنی هر که که در نام خود و معنی می که در وانی
معنی است و معنی هر که که در نام خود و معنی می که در وانی

بجاء الله ثم اخذ زيدا وكنت دهمه فقلت ان مولد بود بوجه شيخ

بر احماد و زيدا و الفير نزعين گفته و چون من را خبر رسيد كه گفت كه ان مولد

الله بود و چون خدا را صلى الله عليه وسلم شكست شكوت مي كرد و بين الكبر و التواضع

(۹۱)

كبر و تواضع بين قرآن و غيره فقلت بس نعم باني و اني ما وود و كبر و تواضع

بجاء الله ثم اخذ زيدا و كبر و تواضع و وود و كبر و تواضع

7

بجاء الله ثم اخذ زيدا و كبر و تواضع و وود و كبر و تواضع

بجاء الله ثم اخذ زيدا و كبر و تواضع و وود و كبر و تواضع

بجاء الله ثم اخذ زيدا و كبر و تواضع و وود و كبر و تواضع

بجاء الله ثم اخذ زيدا و كبر و تواضع و وود و كبر و تواضع

بجاء الله ثم اخذ زيدا و كبر و تواضع و وود و كبر و تواضع

بجاء الله ثم اخذ زيدا و كبر و تواضع و وود و كبر و تواضع

بجاء الله ثم اخذ زيدا و كبر و تواضع و وود و كبر و تواضع

بجاء الله ثم اخذ زيدا و كبر و تواضع و وود و كبر و تواضع

بجاء الله ثم اخذ زيدا و كبر و تواضع و وود و كبر و تواضع

بجاء الله ثم اخذ زيدا و كبر و تواضع و وود و كبر و تواضع

ما بعد از این در فرض معلوم متوجه است که مصنف در روایت

برخاسته و فرموده است و می گویند عایشه ربه الله عنها که گفت کان رسول به

برخاسته است الله علیه وسلم و استفتح الصلوة چون آغاز میکرد نماز را تا آنکه گفت

سبحانک اللهم و بحمده تبارک اسمک و تعالی جلالک و لا اله غیرک حدیث را از روایت

از این حدیث قدری باز یادت در آخر هم بقول الله اکبر بکسر نون هم بقول

الله انما یوحی الیک الشیطان الرجیم از مجرم از مجرمه و نفی و نفی و عایشه که در حدیث

که علی و عایشه و محمد بن مسعود و جابر و حذیفه بن یمان و ابن عمر و غیره

حدیث است از ایه سعید اشعره حدیث است و درین باب و این که در حدیث از او

حدیث است که روایت کرده اند و حدیث است از عیسی علیه السلام که حدیث است که

سبحانک اللهم و بحمده تبارک اسمک و تعالی جلالک و لا اله غیرک و حدیث است

از حذیفه بن یمان و حدیث است از جابر و حدیث است از ابن عمر و حدیث است از

عبد الله بن مسعود و حدیث است از عیسی علیه السلام و حدیث است از عیسی علیه السلام

که می فرمود و حدیث است که حدیث است از عیسی علیه السلام و حدیث است از عیسی علیه السلام

حدیث است از عیسی علیه السلام و حدیث است از عیسی علیه السلام و حدیث است از عیسی علیه السلام

مردودت کوی از جانب حفظی و صاحب کتاب

بر کشتی واپس آورده اند و عایشه از این ماجرا بی خبر است

طعن که منکر شد از تردید نقل کرده و بپایان رسانیده که حق است که اینچنین

موجودی عبداللہ مسعود و بیرونی ارجنٹین صیانتیہ اندریہ

و غلبت ان چنانچه ترندي خود گشت خستيار کرده اهدا

و غیر بی از علم برای استیفاء صلوة و چگونگی ثبت کرد و شود اینچنین

وضعف وانشداد ودریت بدف رفتی مثل سغیان وواحد و جمل

بسم الله الرحمن الرحيم

کمان آهنت که بغیر مردم و کمان چو بختی از نظر کوه و دریا بود و در دور

فراورده و حقیقت که طبعی از او است و او را در ده

و جميع اساتيد دي و جلوه چنان با هم در اعلام ايد حديث از او و او را در

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة



خط

وعملهم

524



۲۰

تفتاء

کتابخانه

مسلمو

المقام

مطابق

چین

10

بر او لا هیچ بند و چهارم و کما آمده که در وقت که شفاعت میکند
 در آن وقت که الله بگوید که کثیرا ارحم الراحمین که این اسمان الله در آن وقت
 اللهم لا حول و لا قوة الا بالله العلیّ العزیز و غیره و کما آمده که این را بطریق
 و زیاده و مستحکم است عایشه از حدیث ابی سعید باغبانی و کما آمده که هر کس در وقت
 روزه بگوید ذکر کردیم و صاحب کوفه این را با استقلال از چهرین معلم چنانچه
 گفته است از ابی داود و ابن ماجه و ثبت کرده با خود تا که در کتاب خود
 کرده و در پنجم و در روایت دیگر آمده الله کبر عظمة رات ثم یسبح عشرين ثم یقول
 عشاء یتنزه ثم یقول اللهم اغفر لی و اهل بیتی و ائمتنا فی غفرانک ثم یسبح الله
 و یذکرک تسبیحاً تعین اتمام یوم العقیمة عشرين اثم ان ینزل و یات رولورین کنه که در آن
 که نیتیم و نزد مصنف صحیح است و در روایت صحیح آمده که بعد از آنکه گفتی
 اللهم یا جیدی و یا بنی خطایای که با عدت بین المشرق و المغرب اللهم اغفر
 لی خطایای بالمار و النج و البر و الله بنی الذنوب و خطایای کما تعنی الله العزیز
 من الله تسبیح شریف است ابی حمزه سبکی در وجود دوم مذکور است و لا یستغفر
 و من الله تسبیحی که در آن الذنوب بدل از خطایای مذکور است یا حکم من در
 اللهم یا بنی که در آن معنی است از او و هر که در آن و در آن که مذکور

۶۶

بنیان آمد در حق نیست به نیست و الا در اجابت و کفر فاعلم

و نیز در حق تعالی بگوید با وجود آنکه در ازل فرموده که هیچ

مخلوق نیست و بعد از آنکه رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و اسما

عام الغیب الشهادة است حکم این عباد که نماز و زکوة بخلفون این را لا خلق

من الحق فاما شئ می نداشت، الا بر طاعت مستقیم و جسم دوست که بعد از آنکه

اللهم لا اله الا انت العز و الامراض و من غیره و لا اله الا انت الحق و لا اله الا انت

من لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت

و تمام اعیان مخلوقات اول یا نصرت ما این برویت شمس تا به بار دنیا

از نصرت این عباس برویت بخاری و مسلم و چون مرا کنج استغاث مستوحش

عالم از دین و فضل خدا ذکر و پس معلوم که مراد از آنست که همه را در هر

مرض و فضل میخواند چه آنچه در فضل است و واقع شده مخصوص آن خواهد بود و لا

محسوس من نیست الا شما انک اللهم و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت

و در هر جوارش خواهد بود و بی نهایت آن از اقباس حلال غیر فستاد

چنانکه در سیدنا گفته است و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت

و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت

[illegible]

[illegible]

81.

که چه بگوید که در میان جبر و تمکید که در نهجه بیان نیست آن نبود که اهل بیت نیز آن را بدو
است و در نهجه تراج حدیث است که که در روایت از جعفر است که که از جبر را بی تعلیم بود
خارج و در نهجه تراج حدیث است که که در روایت از جعفر است که که از جبر را بی تعلیم بود
تعلیم است که که در روایت از جعفر است که که از جبر را بی تعلیم بود
یا فاتحه و یا سور و متفکری که که از جعفر است که که از جبر را بی تعلیم بود
بسیار که که در روایت از جعفر است که که از جبر را بی تعلیم بود
و در هیچ اوقات اخلاص و بی جبر و تمکید بود و نه از آنکه است هر یک که در
چنانکه نهجه تراج حدیث است که که از جعفر است که که از جبر را بی تعلیم بود
است که که در روایت از جعفر است که که از جبر را بی تعلیم بود
در نهجه تراج حدیث است که که از جعفر است که که از جبر را بی تعلیم بود

و خود را در لاد که خبری نوید بیاری در سلام و گفت ندیدیم

پس خبری که بنویس ز می بود و زوی خبری که نوید پیدا و ردون خبری در سلام

و گفت تحقیق نماز که در دهام از ما بنیست الله علیه سلم و ابی بکر و عمر و عثمان

و نه بنیدم هیچ کی که که یگفت بم اسم الله الرحمن الرحیم چون نماز یکنی تو ای پسر که

بگو احمد در السبیلین و گفت ز می حدیث عبد الله بن مغفل حدیث است

و بنیست عمل ز و اکثر اهل علم از اصحاب تنبیر ص الله علیه سلم که ابو بکر و عمر و عثمان

و علی رضی الله عنهم اجمعین از ایشانند و غیر ایشان و انبای که بعد از آن

از تابعین و تابعین تا بن سفيان ثوری و عبد الله بن ابی بکر و احمد و غیره

و بنویسد بنده معصی بم اسم الله الرحمن الرحیم و بنویسد آن را در نفس غی و آهسته

از عبد الله بن ابی بکر و عمر و عثمان و بنویسد آن را در نفس غی و آهسته

و بنویسد آن را در نفس غی و آهسته

و بنویسد آن را در نفس غی و آهسته

و بنویسد آن را در نفس غی و آهسته

و بنویسد آن را در نفس غی و آهسته

و بنویسد آن را در نفس غی و آهسته

این جماعه خالص بجهت تادیل سکنه از قساح حدیث با هر کس که العبدین را میگوید

در حدیث العبدین مژده فایده است تمامها بطریق شریک است و هر چه از این

المیخو و مراد بدان تمام مژده دارند که اگر گفته است قساح میگوید و بعد از آن

احمد در العبدین است و این تاویل محبت کرد و احادیث تصریح بعد از هر کس

میگوید و لیکن در احادیث صحیح تصریح آن موجود است و معنی آن که

(82)

در باب بسم الله الرحمن الرحیم در حدیث صحیح شده و شیخ ابن الهمام گفته است

97

ابن خلدون و ابن جبار و ساسی از نعیم بن محمد آمده و گفت که در دوم خلفه غازی

سیرت اندک است که از حدیث بسم الله الرحمن الرحیم در حدیث صحیح شده و شیخ ابن الهمام گفته است

کتابت از اسلام مکنه بخدا ای نهاده و فساد او است که می بینیم

زین شام و در نماز گذاردن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این خبر را گفت

ست و محبت این حدیث نزد او از حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است

بسم الله الرحمن الرحیم هر که از این حدیث میگوید و فساد او است که می بینیم

نم حدیث این عباد که گفت خبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسم الله الرحمن الرحیم

هم که گفت این حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است

حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است

و معتقدت نزد اهل حدیث و لهذا اعراض کرده اند از باب اینکه معتقدند
در امر و احراز کرده اند از آنها چیزی را و خود را تملک ایشان را حاصل نموده
که سینه از در قطنی گشوده و میخ شده از سپیدند و علی الله عذکم و در خبر سینه
نیز از در قطنی گشوده و در صورتی که در هر سینه نصفی که در پیش کند و در بعضی از
کفنی صحیح در یک کفنی او را در کفنی پس کفنی صحیح شده در پانصد تنی صحیح
که حدیث هر کس را با خود اندازد از جامه از جامه و لیکه عالم نیستند از شوارب و جامه
و این عبد البز از ابن عباس عدم هر را نیز و ادیه کرده اند پس معارضه خبر
باعتبار و محمل خواهد شد بر وقع وی احیا نموده و در بعضی از حدیث آمده که
و از است بعد از آمدن و آن نیز محمولست بر نه خبر تیر و با مجله حادث و اندر
را که سید را که حدیث است و این با کتب جامع و راجع اند چنانکه در کتاب
احمد بن حنبل است حدیث هشتم و از است در بعضی از کتب بانی و حدیث بعد
در حدیث صحیح بخاری و حدیث دیگر و حدیث احمد بن حنبل و حدیث ابن حنبل و حدیث
حدیث صحیح بخاری و حدیث دیگر و حدیث احمد بن حنبل و حدیث ابن حنبل و حدیث
حدیث صحیح بخاری و حدیث دیگر و حدیث احمد بن حنبل و حدیث ابن حنبل و حدیث

یا ارفض الصلوة الیل انشاء الله تعالی که بدوی و تنسیک و تنسیک

در وقت نماز و در وقت نماز و در وقت نماز و در وقت نماز

کجا این نماز و در آخر نماز این کجانی و نماز شب و نماز شب

مجا که مقتدی بود و در وقت این گفتندی این گفتندی بعد و در وقت

و تنسیک بسیاری در خواست و باشد خواه ام (83) و تنسیک

اگر کسی بود و در این وقت و در این وقت و در این وقت

83

بعضی که در این وقت و در این وقت و در این وقت

و در این وقت و در این وقت و در این وقت

و در این وقت و در این وقت و در این وقت

حفظ

و در این وقت و در این وقت و در این وقت

و در این وقت و در این وقت و در این وقت

و در این وقت و در این وقت و در این وقت

و در این وقت و در این وقت و در این وقت

و در این وقت و در این وقت و در این وقت

که در قرآن مائده و دوم سکنه میان فروع از مائده است سوره و در بعضی جا

در کمال حرارت در کوع بکشد و پس سکنه باشد تا سکنه ششم در کوع

لطیف باشد که بود و زمزمی در جامع باب السکین گفته از قتاده از ابن

عمری ارد گفت در سکنه سکه ای گرفته ام از رسول صلی الله علیه و آله پس

نیز اعران بن حصین و گفت خدای تعالی که بود در کوع من پس ششم سبویان

بکشد بدین مادی گوید پس تصدیق کرد ای بن کعب بر سر و را و نوشت

سوره پس گفت قتاده در کعب که نام است آن دو سکنه ثانی در کوع

و چون از قرآن شدی بعد از آن گفت قتاده و چون و طالع این کوع

و گفت خدای تعالی انهم ربکم الله علیه و آله و سلم چون فارغ شدی از قرآن

که تا نفسی است و نعل ته ده و چون تلا القرآن خدای تعالی انهم ربکم

و چون از قرآن شدی و چنان مراد که بقرآن قرأت مائده سبویان

بود چه استحقاق حدیث ناظر و در آن است تا طالع لفظ قتاده ناظر است

که این کوع و کعبه یکند متوسط بین السکین و مراد از قرآن کعبه و کعبه

و مراد از کعبه و کعبه یکند و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه

که گفته ام قال بعد ذلك و افتقر اول القرآن طالع برست در احتمال برین

84

84

مشکل است

که گفته تمام بود چنانکه حضرت میگوید گفت ز منی درین باب حدیثی است
از ائمه و حدیثی هم در حدیث و این قول بسیاری از ائمه است که هر کس
در نماز بگوید در اوقات صلوة و بعد از اتمام نماز و بعد از آن که از سجده
و اصحاب ائمه پوشیده نمایند که سکه اولی که برای خواندن توحید و شهادت است
باشد که دو خم در حقیقت تا آنکه شش در بعضی میان نامه و سوره
حجرت میگوید که این سکه است در وسط قرائت یعنی در وسط قرائت
حال گفته اند که هر کس در این سکه را در این سکه بنزد ایشان ببرد و
در این سکه را از آن سکه خدای تعالی آن نویسد که او را در این سکه
بجز تصویر و تقدیر نبوده و هر کس در این سکه بنزد ایشان ببرد و
در نزدش افین این سکه است در نزد ایشان که خدای تعالی او را سوره هر
با و است اما هر کس که در این سکه دوم را بخواند و هر کس که در این سکه
در نماز خود گفته که زده امام احمد بن حنبل است و گفته که خدای تعالی
امام بخاند زکریا در شرح کلام خرقه از ابو البرکات که از شما این حدیث است
نقل کرده اند که دو سکه است بسبب استیجاب مخصوص با و هر کس که
در این سکه است بعد از آنکه قرائت تا بار آورده و بخواند و هر کس که در این سکه

و شیخ محی الدین نوادی و صاحب کرامت و کبریا که گفته اند مستحب است نام را
در روز جمعه جاری کند یعنی حضرت پیر ابراهیم بخاندن دعای استغفار دوم بخواند
و فرغ از فاتحه سکه لطیفه در غلظت تسلیان فاتحه و آتین نامعلوم شد که آتین
از فاتحه نیست بیوم پس آتین سکه در از مقداری که مقتدی فاتحه بخواند چهار سکه
و بعد از فرغ از سکه که فصل کند بدان میان قنارت و کپور کوی و آن حضرت
در تاریخ بعد از فاتحه بخواند بطول مقدار شصت آیت یا صد آیت از حدیث
عزیزه بخواند و در کتب خفیه چهل یا چاه یا صفت نیز گفته اند و نقل آنرا در آن
و گفته اند که این حدیث درین باب احکام اوقات و احوال تعبیر و دلیل آن نیز که
کاف عبادی و نگاه سوره روم اول چنین آیه است و نانی نیست و در
سوره قاف احد صحیح بسیار واقع شده یعنی از محاسبات گفته اند که در قاف
که از زبان رسول خدا علیه السلام که در تاریخ بخواند یا در طاهر لفظ کتاب
احتمال دارد بی ازین و سوره در دو رکعت فجر بخواند تسبیح یکصد و با تسبیح
تغییر از قنارت یعنی غصه لازم که درین جایز است و لیکن آن حضرت
بر سبحان ربی چنانکه بخواند هر روز در آنجا قنارت
و این طلب است و دیگر آنکه بخواند هر روز در دو سوره که در این کتاب

خالی از نیت و مقصود پان هزار است ای اگر کتب باشد نایع البین
مؤلفه چادرین نماز خواند و رکعت اولی تا پنجم و اوین تا دهم در هر
سوره نیت این احتمال اظا هر حدیثی که ای از تطبیق مالک آمد که اگر در
بجز یک است عدولت نماز صبح را بر پنج اند و رکبی باز و رکعت اولی تا پنجم
که در پان صد و یک است با صد و یک است بر ایا که و عدولت بر پنج
بجز یک بر آن که و در رکعت اولی تا پنجم و در رکعت دوم تا پنجم
و در رکعت اولی تا پنجم و در رکعت دوم تا پنجم و در رکعت سوم تا پنجم
بجز یک و در رکعت اولی تا پنجم و در رکعت دوم تا پنجم و در رکعت سوم تا پنجم
آمد که خواند و در رکعت اولی تا پنجم و در رکعت دوم تا پنجم و در رکعت سوم تا پنجم
بر و این سوره و در رکعت اولی تا پنجم و در رکعت دوم تا پنجم و در رکعت سوم تا پنجم
پان هزار است اولی را که و اند و نیز آنچه گفته اند که از طول و اوساط و مقصود
و گفته اند که در رکعت اولی تا پنجم و در رکعت دوم تا پنجم و در رکعت سوم تا پنجم
که احتیاط پان هزار است رکعت سیم و سوره را پان کرده و پنج و در رکعت
پان هزار است و در رکعت اولی تا پنجم و در رکعت دوم تا پنجم و در رکعت سوم تا پنجم

و در رکعت اولی تا پنجم و در رکعت دوم تا پنجم و در رکعت سوم تا پنجم
و در رکعت اولی تا پنجم و در رکعت دوم تا پنجم و در رکعت سوم تا پنجم
و در رکعت اولی تا پنجم و در رکعت دوم تا پنجم و در رکعت سوم تا پنجم
و در رکعت اولی تا پنجم و در رکعت دوم تا پنجم و در رکعت سوم تا پنجم

کمر دی خبر داد و در آن کشید و نوال خود را به سگی داد و عیبت کرد و فرستاد تا صبح از آن راه

و در کتب پیشین نیز یافتیم که فراموشست خوانند یا هم چنین کرد و کارها انتشار بیرون می

فرمودی این در سفر بودی خواندن آن حضرت صلی الله علیه و آله متواترین را بود

معجود و مستور و ظاهر است که ان ندوای بود که پرخان نیز خوانند

مالک موطا از ابن عمر رضی اللہ عنہما اور وہ کہتے ہیں غزوہ تبوک میں جو مال جمع ہوا اس کا نصف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو دیا گیا اور باقی نصف ان کے درمیان تقسیم کیا گیا۔

و اما این مفصل و هم اینجاست خفته گویند که بر عهدی سرزمینند و نیز بر عهدی

دوازدهم بخواند از جمله امانت با تخفیف و کاواقت بر او اقرار کند

دینودی و خدیو و شکر بودی در جامع الاصول از مصنف محلی و جامع

حضرت میرزا یحییٰ کریم کاشانی در کتاب رسالہ فیضان الفیاض

بختس محمد اکبر خنجر و در روید نیامده که گشت نیمه و حول ضار الله و محمد

در نماز فخر اوست کس کبریت و در روز آید و در نماز فخر حسن الم تبریک علیه

دولت و رعیت و بدلتی عیال و این صحن منظر القدر و زر که دُوم خواندی چنانکه

شهری و نسائی و نزاری و هر دو رسم و دی و دود و ترندی و بنی و بنی

عجیب است که در این وقت خفته این را بگوید و منور باشد و بیاید و بگوید

خلاف آن بود و دیگر از آنکه در هر یک از این اشعار علی بن ابی طالب و در فضیله

10

وتمی این مکتوب را در شهری از اقامت زلفی اوی در سیاحتی نقل نمیدانند

لما بين تقدير يست كما لا لازم وندوخي از اسوده اما اگر بخواند از پنجم تا

میر القزاقان بالذبحہ تبرک فرما دے رسول صلی اللہ علیہ وسلم کراہتی نہ وارد و مکمل بشرط

بہارِ کمال کا نورِ کمال

فست که در مداوۀ مطلق مکرر و سه خاوه غیر نهار که در او

ایریم کہ ہشتاد سال سے جہان باقی زیرِ کاکہ عمران بن بعددِ

و یگوید که متقاضی و لیس عدم

وہ جو کہ اس کے لئے ہے

بالماتور و از قوم اسامه منتهی نشود و ترک حنا و اولهنگ کنند و آنست که بگویند

ور کعبین حضرت قاضی الکافرون و قاضی الله احد و ظاهر ان افاده موت

لَا تُكَلِّمُ الْكَافِرِينَ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُمْ يَكُونُونَ صِلًا لِمَنْ لَا يُؤْمِنُ ۚ أُولَٰئِكَ يَكُونُونَ لِمَنْ لَا يُؤْمِنُ حِجَابًا ۗ وَإِنَّكُمْ لَعِندَ رَبِّكُمْ أَكْثَرُ مُنْجَرِفِينَ

وہ کہتا ہے کہ میں نے اس کو دیکھا ہے کہ وہ ایک اور شخص کے ساتھ تھا۔

توقف ملک نزد خلیفہ و امام ابن علی بن ابی طالب حضرت امام علیؑ پس از فرست

نہ پوسد بھائی اگر کسی احباب کو بخود بخشنے فاقہ و مصنفہ و ریا و کلمہ کے عمل کے

و بعد از آنکه در آن روز مصروف بود است و در صورتی که از آنجا

میں نے اس کو دیکھا تھا کہ اس نے اس کو دیکھا تھا

مبدأ

بود که این دو سوره نخست است از کتب و در اول جنت و در این سوره در هر سوره

کتاب است که در هر سوره خواهد بود چنانکه در تفصیل سوره جمعه یا که در بیشتر

در این سوره است و در این سوره است و در این سوره است و در این سوره است

اما در اول جنت

چون در هر سوره است و در این سوره است و در این سوره است و در این سوره است

(87)

این سوره در هر سوره است و در این سوره است و در این سوره است و در این سوره است

تبرکات این سوره است و در این سوره است و در این سوره است و در این سوره است

محل و در هر سوره است و در این سوره است و در این سوره است و در این سوره است

و در هر سوره است و در این سوره است و در این سوره است و در این سوره است

و در هر سوره است و در این سوره است و در این سوره است و در این سوره است

و در هر سوره است و در این سوره است و در این سوره است و در این سوره است

و در هر سوره است و در این سوره است و در این سوره است و در این سوره است

و در هر سوره است و در این سوره است و در این سوره است و در این سوره است

و در هر سوره است و در این سوره است و در این سوره است و در این سوره است

و در هر سوره است و در این سوره است و در این سوره است و در این سوره است

[illegible]



و قات حکم و مصالح بر یک سنج بود و از او ادعای خیر و کلامی نه بر نشت

که در حق و طبع و طول منقض نخواهد و در عمر و عیش از او ساطع و در عیش و سرور

و عیال و احوال و غیره است و علیهم السلام برین بنحویه و اخبار و آثار درین بسیار

و در هر یک سنج که اصل درین بکانت بمر الوهین عمر است کاتب ابو موسی

رضی الله عنه و علامه سنجی عربی در جریست و سنجی زوایات کور شد و سنجی

کلم غلب است و مصنف گوید که روایات سنجی برین مجموع شده و مصنف

بر کتب طایفه تخفیف و تطویل و تطبیق نماید بلکه تطویلی که و کا تخفیف

و تطویل هر کدام مصنف که سخن را پیش از بیان قرار غنا بگوید است

که مخصوص نماز سنجی برای در جاهای که بر تخفیف نماز سنجی میزد و لیکن بن سخن

مطلق است و در مقامی که این اند و لیکن قرار مذکور از سنجی در این باب

احوال که بدید و برای آن درایت نادر و فی بعضی لا حیاست و انعام

و اما نماز تخفیف محسوبست ساد را سوره و سنجی اسم رب العالی و انزل من

و از در سوره البقره و نحلان منع و از سوره در و در بعضی احادیث و از سنجی

نعم فرموده فی لولائنا الفطرت و الشقاق و بقی و طار و و در سنجی

از کتب سنجی و از او گوید که در در کتب سنجی و از او گوید که در کتب

و تر مندی که خطی ساخت مروان ابوهریره را بحدیته و خود یک آید پس کناره و ابوهریره

محمد راننده احمد سور محمد در کرم اول و اذ احاکم المناقون و زمانه

گشت از ناز و گفت از مهر تو و دور و خاندن که علی بن ابی طالب را در کوفه

نخستین گشتند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که خود را تان و دو سده و هجده

کرم اور دھندلے مخلوق کے لیے یہ ہے اور اول حدیث کا تخفیف اور

نیکو نامی و عاشقانه حاشیہ سل و غرہ از نعمان بن بشیر و دست کرد و تہ خلیفہ

این سوره در جمیع کتب اولیه و اخرا یافتن در کتب معتبره

کدام سوره همان یافت و کسوف و خسوف و غیره را در آن سوره می باشد

و انوار خورشید و برق و قوس و شهاب و چرخ و ماه و ستاره ها را در این کتاب مذکور است

نیفا کہ فرمودت کہ اگر چوید ابا و اباوند التثنی را کہ صحت عمل خدا صحت است

من مجموع فوفوق والقولان المجيد وافر السعد عوانة

و غایتش خواندن می باشد که ششم و موطا و ابوداؤد و ترمذی و ابن ابی شیبہ

گوئی خواند رسول خدا صلی الله علیه وسلم در عیدین و در جمیع اسم رب العالمین علی مولود

خداوند عالم و کرمات چون عید جمعه در کبر و شکوهی در هر دو شهر خوانندگی

بہن ہدیہ کہ بگوشت از لطافت و کفایت فراوانی است و مود و محبت و اندام

مرکز میکروفیلم نور - ایران و هند
این کتاب در کتابخانه میکروفیلم نور
آفت زدائی ، دستخوش گردید
تاریخ ۱۳۵۱/۵/۲۵ محاسبه و ثبت